



# ژنئولوژی

دانش زن و زندگی

آکادمی ژنئولوژی

*Signature*  
۱۳۸۱



ژنتولوژی

دانش ژن و ژنیدگی

آکادمی ژنتولوژی

# ژنئولوژی

دانش زن و زندگی

آکادمی ژنئولوژی

انتشارات آکادمی ژنئولوژی ۲۰۲۳

«برای یک جامعه‌شناسی صحیح نیاز به آشکارسازی پیوند  
زن با زندگی، طبیعت و رابطه‌ی کلیت‌مند اجتماعی آن و نقد  
جامعه‌شناسی کنونی و گفتگو بر آلت‌ناتیوهای آن است.»

## فهرست

۷	..... پیشگفتار
۱۱	..... مفهوم ژنئولوژی
۱۳	..... تاملی کوتاه در باب روش در ژنئولوژی
۲۰	..... دانش زن
۲۷	..... الف. هوش عاطفی و هوش تحلیلی
۲۹	..... ب. فرهنگ ایزدبانویی
۳۱	..... ج. بازتعریف هویت زن بر اساس «آرکئولوژی زن»
۳۲	..... دانش زندگی
	..... دانش مبتنی بر پارادایم دموکراتیک، اکولوژیک و
۳۴	..... آزادی زن
۳۸	..... ژنئولوژی و انقلاب زنان
۴۱	..... ژنئولوژی، دانش زندگی مشترک
۴۴	..... مبانی تاریخی و نظری ژنئولوژی
۴۵	..... الف. دستاوردهای نخستین انقلاب زنان در هلال حاصلخیز
۴۶	..... ب. جنبش آزادی زنان کردستان
۴۹	..... ج. فمینیسم
	..... عرصه‌های زندگی
۵۴	..... الف. سیاست دموکراتیک مبتنی بر آزادی زنان
۵۹	..... ب. دموگرافی
۶۳	..... ج. اکولوژی
۶۶	..... د. اکونومی
۶۹	..... ه. استتیک و اتیک

## منابع

طرح جلد: لقمان احمد

## پیشگفتار

۱۵ سال از آغاز مطالعات و فعالیت‌های ژنولوژی می‌گذرد. در طول این سال‌ها موضوعات بسیاری در آکادمی ژنولوژی مورد بحث و گفتگو قرار گرفته و تحقیق و مطالعات در باب مباحث مربوط به زنان همچنان ادامه دارد. در عصری که علم با قدرت و سرمایه یکی گشته این سوال همواره مطرح است که هنگام ارائه‌ی نظریه، مفاهیم و بساخت مکان این مفاهیم، در کجا قرار خواهیم گرفت؟ چه کمکی می‌توان به زبان و پارادایم علم و به طور کلی علم نمود و مکان علم بایستی دارای چه ویژگی‌هایی باشد؟ مهم‌تر از همه آیا نیاز به علم زنان وجود دارد و این علم چه مشکلاتی را چاره‌یابی نموده و چه واقعیاتی را هویدا خواهد ساخت؟ انتظارات و برنامه‌های بسیاری در راستای تعمیق و بسط مطالعات ژنولوژی وجود دارد. در نوشتار پیش‌رو چکیده‌ای از موضوعاتی که در آکادمی ژنولوژی مورد بحث قرار گرفته به خوانندگان ارائه شده است. هر یک از موضوعاتی که به طور خلاصه تشریح شده دارای ابعاد وسیعی بوده و تلاش شده در این اثر تنها به چارچوب اصلی این مباحث پرداخته شود.

جغرافیای خاورمیانه نخستین گهواره‌ی شکل‌گیری تاریخ بشریت است. تنها ویژگی انسان که آن را از سایر موجودات متمایز می‌سازد نیروی تعقل و تفکر، سازماندهی و انجام انقلاب‌های ذهنی است. اگر از این منظر به این جغرافیا بنگریم خاورمیانه تاریخ انقلاب‌های ذهنیتی است. متولوژی، دین، فلسفه و علم به عنوان چهار روش تفکر، ساختارهای ذهنی اجتماعی را شکل داده‌اند. بنابراین خاورمیانه از یک سو جغرافیای زندگی، اجتماعی گشتن، تقدس، ایزدبانوان (فرهنگ زن-مادر)، حکمت، پیغمبران و مهد تمدن و شهرهای مقدس بوده از سوی دیگر جغرافیای شکست، فروپاشی، ویرانی، جنگ، اقتدار، بردگی و ستم بوده است. در میان حافظه‌ی اجتماعی و تاریخی این تضادها که در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند می‌توان آثار فرهنگ زن-مادر را مشاهده نمود که در عین حال به معنای پیگیری تاریخ و مقاومت زنان است. ژنئولوژی (زن‌شناسی) از بطن این فرهنگ، تاریخ و مقاومت برآمده است. ژنئولوژی هر چند مفهوم جدیدی است اما دارای پیکره‌ی ریشه‌دار معرفتی است و بر پایه‌ی میراثی کهن بر ساخته می‌شود. با نظری بر سیر تحول تاریخی علم خواهیم دید زنان به شکلی سیستماتیک از فلسفه، علم و دانش کنار گذاشته شده‌اند و در اغلب جوامع از تحصیل و از روند شکل‌گیری بنیان‌های نظری هم دور نگه داشته شده‌اند چنانچه تاریخ، تنها از منظر مردان نگاشته شده و سوژهی جامعه‌شناختی مرد فرض شده و علم هم صدایی مردانه دارد اما باز هم زنان هرگز به طور کامل از دانش نگسسته‌اند. فلسفه‌ی روشنگری در خاورمیانه محصول آگاهی، خلاقیت، افکار و احساسات زنان و شیوه‌ای از زندگی است. فلسفه‌ای است که بار دیگر بر روی ریشه‌های خود می‌روید و به بالندگی می‌رسد.



ژنتولوژی در مقابل خصلت خموش و سرد زمانه و تاریکی فرهنگ و زندگی‌ای که نظام ریشه‌دار و تاریخی مردسالاری برای زنان ایجاد نموده دانش و فلسفه‌ی نوربخش راه مبارزات و شیوه‌ای از زندگی است. در دوران مدرنیته‌ی سرمایه‌داری که اوج مسائل اجتماعی است و با شتابی که در بحران‌های زیست‌محیطی، فجایع انسانی و گسست از حقیقت و ویرانی جامعه وجود دارد نیاز به روزنه‌ای جهت آشکار نمودن واقعیات وجود دارد. بنابراین بازگرداندن علم به جوهره‌ی اجتماعی آن، یکی از اهداف ژنتولوژی است. «ژنتولوژی در میان مفاهیم دنیای ساختاری و معنایی انسانیت، دارای این ویژگی است که نیازهای عصر حاضر را برآورده سازد. نکته‌ی اساسی تعیین‌کننده‌ی این ویژگی، فهم دنیای معنای جامعه و حیات و به نسبت فهم آن، با نیروی نفوذ آن در ارتباط است.» (ناگهان آکارسل، درباره‌ی ژنتولوژی) ژنتولوژی در پی هویداسازی ارزش‌های اجتماعی، استفاده از تجارب و اندوخته‌های زنان جهت آنالیز جامعه، زدودن مردمحوری از علوم اجتماعی و جنسیت‌زدگی در آن است، زیرا ساختار ذهنی زنان با دگما، گندهای بردگی و زنانگی برساخته شده توسط ذهنیت مردسالاری اشغال شده که این رویکرد زنان را از یکدیگر، زندگی و جامعه دور ساخته و تا زمانی که زنان همراه با هم ساختار ذهنیت آزاد خود را شکل ندهند در موقعیت خدمت به طرف مقابل خود خواهند بود. بر همین اساس هدف ما این است که از طریق ژنتولوژی جهان فکری خود را از طریق بازنگری در اتیک (اخلاق‌مداری)، استتیک (زیبایی‌شناسی)، اقتصاد، اکولوژی، دموگرافی، سیاست، آموزش، تاریخ و بهداشت با دیدی زنانه به علوم اجتماعی در نوع رویکرد آن مداخله نماییم.

برای بسط ژنئولوژی و دیدگاهی زن‌محور بایستی بر مرزهای ترسیم شده پیرامون زنان و گره‌های اجتماعی اطراف آنان غلبه کرد، زیرا هویت زن فراتر از یک جنس دارای ابعاد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. بنابراین آشکار نمودن طبیعت زن در عین حال به معنای هویداسازی طبیعت اجتماعی است.

جامعه‌شناسی به عنوان علم اجتماعی تا زمانی که در تاریخی نمودن منابع شناخت حقیقت و روش‌های حقیقت‌آموزی موفق نگردد، توانایی خروج از بحران‌های موجود را نخواهد داشت. از دیگر سو جامعه‌شناسی همواره در مورد حضور زنان و ایجاد جامعه‌شناختی آنان مقاومت کرده است. در حقیقت واقعیاتی که به عنوان بحران‌های جامعه‌شناسی تعریف می‌کنیم، بحران‌های اجتماعی بوده و عدم درک صحیح این بحران‌ها موجب عدم توانایی در حل این مسائل گشته است. تابلوی موجود بیانگر بیگانگی و کوری افراد و جامعه در درک خود است. اگرچه نیاز به تعریف و تحلیل بازیگران، نیروها و نظام‌هایی که راه بر این مسائل گشوده، وجود دارد اما نتیجه‌ی حاصله این است. عبدالله اوجالان در مورد رویکرد علوم اجتماعی با مرکزیت اروپا می‌گوید: «علوم اجتماعی با مرکزیت اروپا بر پایه‌ی اصیل‌نگاری تمدن یونانی-رومی وضع گشته‌اند و این امر نگارش‌ها و خوانش‌های تاریخ جهان‌شمول را در سطحی بالا دچار تحریف نموده است. تقسیم افراطی علوم اجتماعی به رشته‌های گوناگون همانند تمامی علوم راه بر خطر واپاشی و از هم‌گسیختگی "کلیت واقعیت" گشوده است.» لذا یکی از اهداف اصلی ژنئولوژی به عنوان زن‌شناسی به اندازه‌ی تعریف صحیح مسائل اجتماعی ارائه‌ی روش‌های حل این مسائل است. هدف ژنئولوژی جای گرفتن در حوزه‌های سنتی علوم اجتماعی نیست؛ بلکه بازنگری دانش با دیدگاهی زنانه در زمینه‌های تاریخ، جامعه‌شناختی و سیاست که بخشی از حوزه‌های علوم

اجتماعی را تشکیل می‌دهند، می‌باشد. در این دیدگاه زنان را به عنوان جوهری علوم اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌دهد.

## مفهوم ژنئولوژی

ژنئولوژی از ترکیب دو کلمه‌ی «ژن» و «لوتینی» «لوژی» به معنای شناخت تشکیل یافته است. کلمه‌ی ژن در اغلب گویش‌های زبان‌گردی به معنای زن و زندگی است. بنابراین هر چند ژنئولوژی به معنای «زن‌شناسی» می‌باشد اما با توجه به هویت اجتماعی زن و معانی که به هویت و مفهوم زن نسبت می‌دهیم، تعاریف ژنئولوژی نیز گسترده می‌شود. ژنئولوژی دانش زن، زندگی، زندگی مشترک، مبانی فلسفی و نظری انقلاب زنان است که با اتکاء بر پارادایم مدرنیته‌ی دمکراتیک توسعه می‌یابد. با ورود ژنئولوژی به مباحثان دیدگاه‌هایی در مورد رسم املائی آن به صورت jineloji و یا jinoloji پیشنهاد گردید. لذا با بحثی که آکادمی ژنئولوژی در این باره انجام داد تصمیم بر این گرفته شد که به صورت jineoloji نوشته شود. چرا که شیوه‌ی نوشتن آن به این صورت توسط عبدالله اوجالان (رهبر خلق‌گرد) تصادفی نبوده همانگونه که کاربرد مفاهیم توسط وی نیز تصادفی نیست و آگاهانه و هدفمند است. وی ارزیابی‌های نیچه<sup>۱</sup> و میشل فوکو<sup>۲</sup> درباره‌ی رابطه‌ی میان حقیقت و قدرت-دانش را مهم می‌داند. از این منظر از دیدگاه آکادمی ژنئولوژی، اوجالان هنگام

---

۱. فریدریش ویلهلم نیچه، فیلسوف نامی آلمانی است و از آثار او «فراسوی نیک و بد» و «تبارشناسی اخلاق» است. نیچه در تبارشناسی اخلاق به نقد مفاهیم دنیای اخلاق می‌پردازد و هدف او نشان دادن وجود تاریخ مفاهیم اخلاقی دارد.

۲. میشل فوکو: از اندیشمندان برجسته‌ی فرانسوی است. در فلسفه‌ی فوکو دیرینه‌شناسی روشی جهت کندوکاو در تاریخ اندیشه بوده و آشکارسازی قواعد پنهانی آن است. هر چند وی بعدها با بسط تبارشناسی نیچه از دیرینه‌شناسی دانش گذر نمود. از آثار او می‌توان به تاریخ جنسیت و تاریخ جنون اشاره نمود.

مطرح نمودن مفهوم ژئولوژی به تبارشناسی<sup>۱</sup> (Geneoloji) یا (Jeneoloji) نیچه که بعدها توسط فوکو توسعه داده شده، بعد جدیدی بخشیده و بسط داده است. تبارشناسی روشی جهت رسیدن به حقیقت است و هدف آن بررسی منشأ یک اندیشه و سیر آن پس از ظهور و به عبارتی خاستگاه آن است. "تبارشناسی اخلاق" نشان از نقد مفاهیم اخلاقی و برخوردی تاریخی با آن از سوی نیچه با روش تبارشناسی می‌باشد. از دیدگاه وی برخلاف دیدگاه علمای اخلاق، اخلاقیات با گذر زمان دچار تحول می‌شوند. می‌توان تبارشناسی و یا پرداختن به خاستگاه و منشأ تاریخی مقوله‌ای را در روند اندیشه‌ورزی بسیاری از فیلسوفان مشاهده نمود. به همین دلیل می‌توان گفت اگر عبدالله اوجالان روش خود را تفسیرپردازی می‌داند، ژئولوژی این روش را بر روی زنان و ارزش‌های زنان انجام می‌دهد و به عبارتی از تمامی تعابیری است که در طول تاریخ به زنان نسبت داده شده، رمزگشایی کرده و زن را در نقطه‌ی شروع و مبدا قرار می‌دهد. "زمانی که طبیعت زن در تاریکی و ابهام باقی بماند، تمامی طبیعت جامعه ناروشن باقی خواهد ماند. شفاف‌سازی واقعی و همه‌جانبه‌ی طبیعت اجتماعی، تنها از رهگذر شفاف‌سازی وسیع و واقع‌گرایانه‌ی طبیعت زنان ممکن خواهد بود. آشکارسازی موقعیت زنان از تاریخ مستعمره‌شدن‌شان گرفته تا استعمارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ذهنی‌ای که علیه آنان صورت گرفته، در امر روشن‌شدن همه‌بُعدی سایر موضوعات تاریخ و جامعه‌ی روز، مفید واقع خواهد گشت." (عبدالله اوجالان)

ژئولوژی نخستین بار از سوی عبدالله اوجالان در سومین دفاعیه‌ی خود به نام "جامعه‌شناسی آزادی" در سه بخش مسائل اجتماعی (جنسیت‌گرایی اجتماعی)، دموگرافی (جمعیت‌شناسی)

---

۱. تبارشناسی: (Geneoloji یا Jeneoloji): نسب‌شناسی و یا شجره‌شناسی است. هدف از تبارشناسی ثبت ویژگی‌های وقایع و رویدادهاست.

و وضعیت نیروهای مخالف نظام؛ فمینیسم، قیام کهن‌ترین مستعمره بدان اشاره شده و در سال‌های بعد از آن و در دیدارهای امرالی به اهمیت ژنولوژی پرداخته و در سال ۲۰۱۱ در پنجمین دفاعیه‌ی خود به نام "مانیفست تمدن دموکراتیک" در بخش زندگی مشترک آزاد بار دیگر به ژنولوژی اشاره نموده است. وی پیشتر هم در اثر خود به نام "دفاع از یک خلق" به رویکرد جنسیت‌گرای علم و نقد علوم اجتماعی با مرکزیت اروپا به دلیل عدم جای دادن زنان به عنوان یک سوپرژو و حوزه‌ای جهت شناخت آنان پرداخته بود. با این اوصاف اگرچه ژنولوژی به تازگی وارد مباحث و زندگی ما گشته لذا مبانی تئوریک و مبارزاتی آن از سال‌های ۱۹۸۷ بدین سو نهاده شده است. در این سال‌ها اوجالان به تحلیل مسئله‌ی زن و خانواده در کردستان پرداخته است. در سال‌های بعد از این تاریخ هم وی با ارائه‌ی نظریات دیگری که در ادامه بدان خواهیم پرداخت به بسط مسئله‌ی زن و راه‌های رهایی زنان پرداخته است.

### تاملی کوتاه در باب روش در ژنولوژی

«روش پژوهشی تهی از حقیقت زنان و مبارزات برابری و آزادی که زنان را در مرکز خود قرار ندهد توانایی رسیدن به حقیقت را ندارد و نمی‌تواند برابری و آزادی را تحقق بخشد.» (عبدالله اوجالان) روش یا متد در جامعه‌شناسی مهم است و پیدایش و تکوین روش در سیر پیشرفت دانش انسان دارای نقش تعیین‌کننده‌ای است. نظام مردانه‌ی فرادست در هر حوزه‌ای که در پیوند با زندگی است روش خود را پایه‌گذاری نموده و تنها آن را معتبر می‌خواند. از سوی دیگر گسستی که در کلیت‌مندی علم به دلیل رویکرد پوزیتیویستی ایجاد گشته، موجب بحرانی شدن حوزه‌ی علمی گشته است. بنابراین ژنولوژی جهت گذر از این رویکرد کاربرد روش‌های متفاوت در کنار کلیت‌مندی را مبنا

قرار داده و با استفاده از روش تفسیر و پرداختن به علل، منابع و نتایج دگرگونی تعاریف مرتبط با زنان و نهادها، ساختارها و مفاهیم پیرامون آنان است که از آغاز تاریخ اجتماعی تا به امروز شکل گرفته، می‌باشد و رویکرد آن بر اساس آگاهی اجتماعی و اهمیت به ارزش‌های اتیک (اخلاق‌مداری) است. اگر علوم اجتماعی برای جامعه و چاره‌یابی مسائل اجتماعی است بایستی مبتنی بر ارزش‌های اخلاقی جامعه باشد.

نخستین گام جهت ایجاد یک علم، تعریف صحیح آن است. روش علمی‌ای که ژنولوژی بر آن استوار است، یکپارچگی علمی است که در پرتو آن فلسفه‌ی زندگی و رویکرد جامعه‌شناختی را آشکار می‌سازد. روش جامعه‌شناختی که ژنولوژی مبنا قرار می‌دهد، بینشی کلیت‌مند به نخستین فرایند جامعه‌پذیری انسانیت و فرهنگ اجتماعی است و چنانچه اوجالان بیان نموده با مفهوم "طولانی‌ترین زمان" بیان می‌گردد و تداوم جامعه‌ی هلال حاصلخیز دوره‌ی نئولیتیک را به عنوان "جامعه‌ی فرهنگ بنیادین" توصیف می‌کند که با جامعه‌شناسی فرهنگ بنیادین مطابقت دارد. وی آن را به عنوان جامعه‌شناسی عمومی نیز تعریف می‌کند که در آن کشف آتش، شکل‌گیری زبان، باورداشت و توسعه‌ی جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی و تاثیرات آن در یک دوره‌ی طولانی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اشکال تفکر و معنابخشی به زندگی و درک هستی در طول تاریخ به صورت متولوژیکی، دینی، فلسفی و علمی و گاهی از طریق هنر بوده و طبعاً نمی‌توان از سهم بزرگ هر یک از آن‌ها در شکل‌گیری مبانی فکری و فلسفی حیات چشم‌پوشی نمود و هدف همه‌ی آنان نیل به حقیقت زندگی بوده و فقط سازوکار آنها متفاوت بوده است. هر یک از روش‌های تفکر مبتنی بر یک سری ارزش بوده تا این حقیقت را ایضاً

نماید. بنابراین تعریف این موارد صرفاً به صورت یک روش نیز صحیح نخواهد بود زیرا در نهایت شیوه‌ای از جهان‌بینی جوامع انسانی بوده است. در حالی که پوزیتیویسم این سه روش را رد نموده و سهم آنان در نیل به حقیقت را نادیده انگاشته است. در دیدگاه متولوژیکی هر چیزی زنده انگاشته می‌شود؛ روش فلسفی مبتنی بر پرسشگری و در روش دینی هستی بر مبنای "کلام خدا" توجیه می‌گردد. در روش علمی هر چند مرحله‌ای پیشرفته‌تر از شیوه‌ی تفکر جامعه‌ی انسانی محسوب می‌گردد اما به معنای انکار حافظه‌ی تاریخی و جمعی هزاران ساله‌ی متولوژی و دین نیست. روش ژنتولوژی بر اساس آنالیز جامعه‌شناختی این ادوار و انعکاس امروزین آن است. عبدالله اوجالان سیر تحول ذهنیتی انسانیت و تقسیم‌بندی این ادوار را این‌گونه بیان می‌کند: «سال‌های ۵۰۰۰ پ.م تا ۵۰۰ ب.م اسطوره و دین غالب است، دوران قرون وسطی مرحله‌ی سنتز دین و فلسفه در سال‌های ۵۰۰-۱۵۰۰ ب.م و در نهایت عصر مدرن که از سال‌های ۱۵۰۰ ب.م بدین سو می‌باشد و می‌توان گفت دوران گسست فلسفه و علم است.» لازم است به این نکته اشاره نمود که هنگام بحث از روش (متد) ژنتولوژی ضمن تلاش برای توصیف آن در پی ایجاد الگویی برای روش‌شناسی نخواهیم بود؛ زیرا ژنتولوژی در مرحله‌ی شکل‌گیری بوده و در حال حاضر از روش‌هایی که استفاده نموده تجارب آن را استخراج نموده و فراتر از تعریف یک روش مطلق برای ژنتولوژی، تعیین خطوط اساسی ضروری است و تمرکز بر تجربیات ما را به نتایج مطلوب خواهد رساند.

هر اسطوره (میت) دارای تاریخ و جغرافیای خاص خود است که با گذشت زمان به بالندگی می‌رسد. زبان اسطوره بیشتر رمزی بوده و جوامع کهن از طریق پیوند با اسطوره به کائنات معنا می‌بخشیدند و به عبارتی تجسمی از آگاهی جمعی است. متولوژی روشی برای شناخت روحیه‌ی جمعی و پی بردن به عناصر رمزی یک جامعه است. از نظر الیاده میرچا<sup>۱</sup> کسانی که به اسطوره‌ها گوش می‌سپارند موقتاً از دنیای روزمره به دنیایی منتقل می‌شوند که در آن زمان مقدس، متمرکز و فشرده است. او در کتاب خود به نام «اسطوره، رویا، راز» می‌گوید: «باید درباره‌ی نمادها، اسطوره‌ها و آیین‌ها به مثابه ارزش‌های فرهنگی داوری کرد. اسطوره همواره بازگو کننده‌ی چیزی است که به واقع روی داده، حادثه‌ای که به مفهوم ساده‌ی کلمه رخ داده، خواه به آفرینش جهان مربوط شود و خواه به آفرینش جانور، گیاه یا نهادی بسیار بی‌اهمیت» در جوامع کهن انسان‌ها به اسطوره به عنوان تنها منبع الهام و واقعیت می‌نگریستند و شیوه‌ای متفاوت از تفکر امروزی ماست. بر این اساس می‌توان گفت شیوه‌ی تفکر جمعی همواره در جوامع وجود داشته و منسوخ نشده است. از سویی در خوانش متولوژیک لازم است به تضاد میان جامعه‌ی طبیعی و دولتی و نزاع میان فرهنگ زن-مادر و نظام فرادستی مردانه نیز پرداخت.

تبیین دینی حقیقت با دگماتیک شدن دیدگاه متولوژیک و عبور از مرحله‌ی باورداشته‌های چندخدایی به ادیان تک‌خدایی است. اگر ادیان جهان را به ادیانی که به پیامبران منسوب بوده و ادیانی که به پیغمبران منسوب بوده و منبع خدایی دارند تقسیم نماییم می‌توان نیاپرستی، جادوگری، تومیسم

---

۱. میرچا الیاده: از اسطوره‌شناسان رومانیایی است که یکی از آثار وی «اسطوره، رویا، راز» است که به طور تفصیلی به این مقوله پرداخته و در ادامه به رویایی دو نوع ذهنیت جوامع کهن و امروزمین اشاره کرده است.



و آنیمیس<sup>۱</sup> را در دسته‌ی اول قرار داده و یهودیت، مسیحیت و اسلام را در دسته‌ی دوم قرار داد. بدین ترتیب حکایات متولوژیک در کتب مقدس از طریق نسخه‌های دینی جای گرفت. طرز تفکر دینی دارای تاریخی ۵۰۰۰ ساله است که مفاهیمی همچون شرک، پرستش و گناه گفتمان این تک‌محوری است که به معنای بر هم زدن نظام دموکراتیک جامعه است و دین‌گرایی هم اکنون نیز با تکیه بر این گفتمان‌ها همچنان در جوامع تاثیرگذار و به حیات خود ادامه می‌دهد. در سیر تحول جوامع بشری عبارات و مفاهیم نیز دچار تحول می‌گردد و می‌توان از این دگرگونی و اشکال بیان به حقایق بسیاری در مورد جوامع دست یافت. جغرافیای خاورمیانه، مکان ظهور نخستین ادیان است و به ویژه دین اسلام به هویت این جوامع مبدل شده است. بر این اساس مطالعات تئولوژی (یزدان‌شناسی) با محوریت زنان اهمیت بسیاری دارد. در این راستا یکی از موضوعات مورد تحقیق ژئولوژی احیای سنت فرزاندگی در خاورمیانه در راستای غلبه بر ابعاد دگماتیسم دینی است. در شیوه‌ی تفکر و فرهنگ خاورمیانه جستجوی حقیقت دارای خصلتی یکپارچه است. در باورداشت‌هایی همچون اناالحق، فناء فی‌الله، نیروانا، فلسفه‌ی اشراقیه<sup>۲</sup> و سایر جریان‌های فلسفی می‌توان آثار آن را مشاهده نمود.

فلسفه شیوه‌ای از تفکر و طرح سوال است و در تاریخ همواره به نوعی جامعه‌ی بشری با آن درگیر بوده و دارای خصلتی پرسشگر است. فلسفه (فیلسوفیا) در اصل به معنای عشق به خردورزی و فرزاندگی و روشی جهت جستجوی حقیقت است. «در تاریخ تمدن جایگاه فلسفه هر چند در مقایسه با

---

۱. آنیمیس: جان‌گرایی، اعتقاد به جاندار بودن همه چیز

۲. فلسفه‌ی اشراقیه: اعتقاد به وحدت وجود، وحدت طبیعت-خدا

دین محدودتر است اما دارای اهمیت است. توسعه‌ی معنانشناسی و نقص روش دینی در امر درک حقیقت، نیاز به فلسفه را مطرح می‌کند. فرزاندگی به اندازه‌ی دین دارای قدمت است و می‌تواند به مثابه سرآغاز فلسفه نیز محسوب گردد. فرزانه که نمایانگر انسان اندیشمند می‌باشد، دارای منبع معنایی متفاوت‌تر از یزدان‌شناسی است.» (عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک) همچنین از دیدگاه وی ایزدبانوان نخستین نمایندگان سنت فرزاندگی هستند. اگرچه اغلب خاستگاه فلسفه را در یونان باستان می‌دانیم لذا سرمنشا اصلی آن همانا سنت فرزاندگی است که به دورانی کهن بازمی‌گردد. فلسفه‌ی یونان باستان بازتاب هزاران ساله‌ی اندوخته‌های جامعه‌ی بشری و سنتز جدیدی از آن در این منطقه است. سنت فرزاندگی از طریق انسان‌های پرسشگری که می‌اندیشند و دگماها را نمی‌پذیرند توسعه یافته؛ بنابراین فرهنگ و سنت فرزاندگی دارای خاستگاه کهنی در جغرافیای خاورمیانه است و ریشه در فرهنگ زن-مادر دارد که به معنای برقراری پیوند میان زندگی و دانش است که بیانگر مطالعات فلسفی ژنئولوژی است.

پس از رواج پوزیتیویسم (اثبات‌گرایی) نقدهای بسیاری به ویژه از سوی فمینیسم‌ها به این دیدگاه صورت گرفته چرا که از دیدگاه مدعیان این مکتب یگانه راه رسیدن به معنا و معرفت تجربه و آزمون است. پوزیتیویسم که در اوایل قرن نوزدهم وارد مباحث تفکر فلسفی شده از ریشه‌ی مصدر "Ponerc" به معنای "وضع کردن" است که در زبان‌های فرانسه و انگلیسی به معنای قطعی است و تجربه را زیربنای همه‌ی دانش‌ها قرار می‌دهد. اندیشه‌ی مادر و بنیادین این مکتب این است که بشر جز به دانش تجربی، راه به دانش دیگری ندارد. از دیدگاه پوزیتیویسم هر چیزی که قابل اثبات نباشد مبهم و موهوم است و هر گونه نظریه‌ای جهت کسب

معرفت به وسیله‌ی خرد بدون مداخله تجربه را نادرست می‌داند. از سوی دیگر همزمان با توسعه‌ی تفکر علمی در قرن شانزدهم که دوران ظهور نظام مدرنیته‌ی سرمایه‌داری است شاهد گسست پیوند میان فلسفه و علم نیز خواهیم شد. همراه با این گسست روش‌های مشکل‌آفرینی در تعریف طبیعت، جامعه و انسان ایجاد گشت. یکی از پیشگامان این دوران فرانسیس بیکن<sup>۱</sup> است که با تعریف علم به عنوان "قدرت" راه بر اقتدار گشتن دانش و سوپژه‌شدگی ذهنیت مرد گشود. طبیعت که خود سرچشمه‌ی معرفت است با تحت سلطه قرار گرفتن، به ابژه‌های مبدل می‌شود. بدین‌گونه تمایز ابژه-سوپژه برجسته‌تر و عمیق‌تر می‌گردد و دانش دیگر نه به عنوان نیروی خودسازی جامعه بلکه قدرتی برتر از جامعه و از آن جدا شده است. بیکن طبیعت را همچون زنی توصیف می‌نماید که باید آن را شکنجه و مورد تجاوز قرار داد تا رازهای خود را آشکار نماید با توجه به اینکه او یکی از دادستان‌های شکنجه و محاکمه‌ی ساحره‌ها<sup>۲</sup> در آن دوران بود. همان‌گونه که در هر مرحله از تاریخ تمدن شاهدیم زن و طبیعت تحت حاکمیت قرار می‌گیرد. زنان نخستین ابژه و مستعمره در تاریخ تمدن هستند که در دوران مدرنیته‌ی سرمایه‌داری به حد غایی خود رسیده است. بدن، خرد، احساس و دنیای اندیشه و دسترنج او به اندازه‌ای که در هیچ یک از مراحل تاریخی دیده نشده، تحت سلطه قرار می‌گیرد. می‌توان گفت در بنیان تمامی تمایزات ابژه-سوپژه، ابژه‌شدگی زنان از سوی نظم پدرسالاری

۱. فرانسیس بیکن: فیلسوف انگلیسی و از پیشگامان آزمون‌گرایی (آمپریسم)

۲. صدر قرون وسطی زنان به دلیل وجود تجارب و مهارت‌های ویژه به خصوص درمان‌های دارویی و پزشکی و عبور از الگوهای جامعه فئودالی مورد شکنجه‌های هولناک قرار گرفتند. زیرا بر اساس دیدگاه‌های مسلط آن دوره زنان مستقل و خردمند و قوی باید کشته و نابود می‌شدند. از سوی دیگر این زنان به دلیل دستیابی به روش‌های سقط جنین و جلوگیری از بارداری و به عبارتی برهم زدن قاعده‌ی بارداری مورد خشم کلیسا قرار گرفتند.

قرار دارد. حکمرانی انسان بر انسان و انسان بر طبیعت پس از حاکمیت مرد بر زن آغاز می‌گردد. در این دیدگاه خردورزی به عنوان یکی از ویژگی مردانه تلقی می‌گردد و با تمایز بدن-خرد ابعاد جدیدی به بحران‌های این تمایزات افزوده می‌شود. بنابراین مفهوم "ابژگی" به عنوان برساختی ایدئولوژیک محصول دیدگاه پوزیتیویستی است که زیرساختارهای ذهنیت عصر جدید را شکل می‌دهد. نظام مدرنیته‌ی سرمایه‌داری بدون تبدیل طبیعت اول و دوم به ابژه و تعمیق نمودن تفکیک میان ابژه-سوبژه آیا ممکن بود تا این حد طبیعت و جامعه را مورد استثمار بی‌رویه قرار دهد؟ همانند تفکیک ابژه-سوبژه، تفکیک روح-بدن که بدن را به عنوان سلولی بی‌جان که روح به عنوان موجودیتی متعالی درون این حجره محبوس گشته در واقع نسبت به واقعیت انسان، معنا و تقدس آن رویکردی ناقص است. این رویکرد به ویژه در مورد زنان موجب شرایط بدتری گشته است. با این اوصاف یکی از موضوعاتی که ژنئولوژی به تفسیر آن می‌پردازد تمایز ابژه-سوبژه که شاخص‌های علم پوزیتیویست است، می‌باشد که ناشی از سلطه‌ی بی‌حدومرز بر زنان در دوران سرمایه‌داری به دلیل دیدگاه ابژه‌گونه به زن و دیگری‌نیاز به احیای سوژگی اجتماعی زنان و استفاده از روش‌هایی جهت گذر از این تمایز است.

### دانش زن

آشکارسازی شیوه‌های مقاومت و زندگی زنان و همچنین نظم بردگی که پیرامون زنان در جغرافیای خاورمیانه شکل گرفته، مهم است. از سوی دیگر دیدگاه جنسیت‌گرای علم نسبت به زنان بایستی زوده شود؛ زیرا رویکرد پوزیتیویستی علم لزومی به زن‌شناسی ندانسته است. به دلیل حضور زنان در تمامی حوزه‌های جامعه و تشکیل‌دهنده‌ی نیمی از کلیت جامعه هر موضوعی که در ارتباط با جامعه باشد طبیعتاً به زنان

نیز مربوط می‌شود. علمی که پیرامون زنان شکل بگیرد با گسست از جامعه مورد تفسیر قرار نمی‌گیرد؛ زیرا مغایر با رویکرد کلیت‌مند است. بنابراین هم درک و تفسیر مسئله‌ی زن و در کنار آن واکاوی سیستم فرادست مردانه‌ای است که استثمار را بر زنان تحمیل می‌نماید، ضروری است. ژنئولوژی فراتر از دانش رهیافت مسئله‌ی زنان و پرداختن به آن شامل مطالعه و بررسی تمامی مسائل در ارتباط با جامعه نیز می‌باشد. برای شناساندن تعریف درستی از هویت زن لازم است ابتدا تعابیر و مفاهیمی که از ابتدای ظهور نظام تمدن از طریق متولوژی، دین، فلسفه و در نهایت دیدگاه علمی به زن داشته را مورد واکاوی قرار داد و با آنالیزی جامعه‌شناختی به نتیجه رسید. زن‌گشی قدمتی هزاران ساله دارد و فرایندی است که صرفاً به معنای کشتی بیولوژیک نبوده و شامل کشتن و نادیده‌انگاری روح، اراده و هستی زن و شکلی گسترده از استثمار و مستعمره‌سازی است.

با نگاهی بر روند شکل‌گیری بردگی زن خواهیم دید میان نظام طبقاتی، قدرت، دولت و بردگی زن پیوند تنگاتنگی وجود دارد و تبعیض جنسیتی که زنان را به عنوان برده و مردان را به عنوان جنس غالب شکل می‌دهد، نخستین ایدئولوژی قدرت است. عبدالله اوجالان در مورد روند شکل‌گیری بردگی زن به چهار حمله از سوی خرد مردانه علیه زنان اشاره می‌کند که شامل تبدیل زن به عنوان نخستین برده‌ی خانگی است. در نظم خانواده، زن به صورت دارایی مطلق مردان تلقی می‌گردد و خدمت و مراقبت در خانه وظیفه‌ی اصلی اوست. این شکل از بردگی منشا تجاوز زناشویی، خشونت جسمی، روانی و اقتصادی است. با مفهوم ناموس؛ کشتن زن توسط پدر، همسر، برادر و حتی اقوام مرد موجه جلوه داده می‌شود. یکی از دلایل اصلی قتل زنان توسط بستگان مرد، اعتراض زنان به این سیستم بردگی و تجاوز است. بسیاری از زنان در مراحل

جدایی کشته می‌شوند زیرا مردان تمایلی به از دست دادن این نظام بردگی ندارند. در خانواده‌ی هسته‌ای مبتنی بر مالکیت خصوصی حقوق زنان تضييع و آزادی آنان سلب می‌شود. در ایدئولوژی دولت، نظام خانواده به سود فرادستان برساخته شده و خشونت بخش لاینفک این نظام است. تبدیل زن به ابزار سکس و به حالت ظریف‌ترین کالا درآوردن؛ صنعت مد، پورنو، عمل زیبایی و مصرف‌گرایی در این چارچوب قرار دارد. نگاهی شیء‌انگار به زنان موجب تداوم فرودستی و اعمال خشونت بر او می‌شود؛ زیرا تبدیل بدن زنان به کالای جنسی با قانون درباره‌ی پوشش، سقط جنین و تفکیک جنسیتی صورتی رسمی یافته است. پیوند متقابل میان بازار و دولت، زن را کالایی جهت ارضای میل مردانه می‌سازد. در این ساخت قدرت، رسانه و نهادهای آموزشی تا قانون همگی پشتوانه‌ی جنسیت‌گرایی هستند. در سیستم سرمایه‌داری فقط استثمار نیروی کار صورت می‌گیرد در عین حال نوع خاصی از سکسوالیته برای بچه‌آوری نیز تولید کرده است. کشتن هزاران ساحره در طی سه سده نشان از این وظیفه‌ی تحمیلی بر دوش زنان است. این نوع سکسوالیته و تقلیل‌گرایی بیولوژیک جهت بچه‌آوری نوعی خشونت علیه زنان محسوب می‌گردد. با جهانی شدن سیستم مدرنیته‌ی سرمایه‌داری اقتصاد متکی به تولید به اقتصاد با محوریت انباشت سرمایه، پول و سود مبدل گشته و با وجود پیشرفت فناوری در این دوره، به اندازه‌ای که در هیچ مرحله‌ای از تاریخ مشاهده نگشته با گرسنگی و فقری فراگیر مواجهیم و زنان به حالت رنجبری فاقد دستمزد و حقوق درآورده شده است. تقلیل‌دهی نقش زنان در اقتصاد به کارگران ارزان قیمت و مشاغل رده پایین، موجب زنانه شدن فقر در کنار خشونت‌های جنسی، جسمی و تعرض در محل کار در اغلب کشورها گشته است. در حالی که مطابق مطالعات آنترپولوژی و آرکتولوژی در جوامع نخستین اقتصاد و مدیریت

آن توسط زنان صورت می‌گرفت. بنابراین طرد زنان از حوزه‌ی اقتصاد و نادیده‌انگاری نقش خلاق آنان در این فعالیت، یکی از فاکتورهای اصلی در تعمیق فرودستی زنان محسوب می‌گردد.

در بسیاری از حکایات متولوژیک شاهد نزاع میان خدایان و ایزدبانوان هستیم. نمونه‌ی بارز این نزاع را می‌توان میان اینانا و انکی و تیامات و ماردوک مشاهده نمود. از سوی دیگر شاهد آثار نخستین انقلاب زن و ضدانقلاب مردانه هم در اسطوره‌ها هستیم. در واقع این نزاع‌ها بیانگر حقایق بسیاری است. یکی از ابعاد این نزاع که در بسیاری از حکایات شاهد آنیم خدایان، قهرمانی خود را با کشتن ایزدبانوان اثبات می‌کنند. عوامل بسیاری موجب تسریع روند ناپیدا نمودن ایزدبانوان گشته هر چند یک ضرورت نبوده است. در برخی از اظهاراتی که در مورد این روند وجود داشته گفته می‌شود ناشی از قدرت گرفتن مردان در تقسیم کار اجتماعی بوده و برخی آن را آگاهی مردان از نقش خود در تولیدمثل می‌دانند. در اساطیر سومری تعبیر منفی در مورد زنان وجود دارد که یکی از نمونه‌های آن در حکایت ایشتار و گلگامش است. در بخشی از این حماسه می‌توان ردپای نخستین قیام یک خدا-شاه علیه ایزدبانو را مشاهده نمود. زیرا هیروس گاموس در داستان اساطیری درباره‌ی ازدواج مقدس دیده می‌شود که دوموزی و انکیدو برای قبول از سوی ایزدبانو با یکدیگر رقابت می‌کنند. در این روایت اساطیری شاهد تغییر دیدگاه به ایزدبانوان به عنوان منشا برکت و زیبایی به منشا شرّ و نفرین هستیم. در اساطیر یونانی ایزدبانوان بسیاری وجود دارند که به عنوان بدی و شرّ سمبلیزه شده‌اند که می‌توان از آتنا و هِرا سخن گفت. بنابراین کنترل و قتل زنان به عنوان منبع شرّ تاریخچه‌ای کهن دارد و این دوران مرحله‌ی "نخستین شکست جنسیتی" زنان است. بدین منظور لازم است خوانشی تاریخی و جامعه‌شناختی در مورد اساطیر

و حکایات آن داشت و حقایق نهفته در آن را روشن ساخت.

با عبور از دوران اسطوره و نظام چندخدایی و ظهور ادیان تک‌خدایی مضمون تعریف زن ابعاد دیگری یافت و مرحله‌ی "دومین شکست جنسیتی زن" آغاز می‌گردد. پژوهش‌های تئولوژی نشان‌دهنده‌ی این است که در اغلب کتب آسمانی به گونه‌ای شخصیت زنان مورد تحقیر قرار گرفته است. به عنوان مثال جلوه دادن حوا به عنوان "نخستین گناهکار" و سرمنشا تمام بدی‌ها توجیهی برای اعمال ستم بر زنان و دشمنی با آنان است. در واقع گناهکار نامیدن زنان نخستین گام برقراری هژمونی مردانه است. همچنان که مرلین استون در کتاب "وقتی خدایان زن بودند" می‌گوید: «یکی از هدف‌های بزرگ افسانه‌ی آدم و حوا سرکوب اندیشه‌ی زن‌خدایی، زن‌سالاری، پرستش الهه یا ایزدبانوانی بود که میان ملت‌ها و اقوام باستانی رایج بوده است.» بنابراین هر یک از ادیان یهودیت، مسیحیت و اسلام نقش مهمی در انحطاط زنان داشته‌اند. چنانچه از دیدگاه سیمون دوبووار «سهم ایدئولوژی مسیحیت در سرکوب زن کم نبوده است.» همانطور که در تثلیث "پدر، پسر و روح‌القدس" زنی را مشاهده نمی‌نماییم. دین اسلام و آموزه‌های آن و نقشی که به شخصیت زنان در قرآن نسبت داده شده نیز بیانگر این واقعیت است. در اینجا تنها به یک مورد از آیه‌های قرآن در مورد زنان اشاره خواهیم کرد. در آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی نساء در قرآن چنین آمده است: «مردان بر زنان حق تسلط و نگهداری دارند. به این علت که خدا بعضی از شما را برتر از بعضی دیگر مقرر داشته و به علت اینکه مردان باید از مال خود به زنان نفقه بدهند.» در کنار آیات و احادیث، برخی از شخصیت‌ها نیز در طبیعی جلوه دادن بردگی زنان نقش مهمی داشتند. امام محمد غزالی در کتاب نصیحت‌الملوک در فصل طبیعت زنان می‌گوید: «زن باید که برده‌ی مرد باشد. زن به حقیقت بنده‌ی مرد است و خوی



زنان برده‌گونه است.» دین‌گرایان همواره تفکرات خود را به خدا نسبت داده‌اند و آن را الهی، ازلی و تغییرناپذیر اعلام کرده و دنیای روحانیت را مختص به مردان و ویژگی‌های آن تعریف کرده‌اند. خوانش و برداشت‌های سنتی و کهن از متون دینی نقش بسزایی در تقویت و تداوم فرهنگ مردسالاری در قوانین شرعی داشته است. تردیدی نیست هر یک از این دیدگاه‌ها در بازتولید فرودستی زنان دارای نقش موثری بوده است. با توجه به این توضیحات می‌توان گفت میان دین و جنسیت‌گرایی اجتماعی هم پیوند تنگاتنگی وجود دارد. بنابراین نیاز است نگاهی تاریخی و جامعه‌شناختی به مقوله‌ی دین داشت. نبایست فراموش نمود اگر خواهان حل مسئله‌ی زن و بحران‌های اجتماعی به ویژه در منطقه‌ی خاورمیانه هستیم باید پاسخ صحیحی به تفاسیر در ارتباط با دین و رویکرد آن در قبال زن بیابیم و بدون تقلیل دین، ایمان و زندگی به مناسک و عبادت‌های دینی بر مبنای معیارهای اخلاقی، درستی، نیکی و عدالت مورد سنجش قرار دهیم.

در روند تاریخ، مردان همیشه خود را در جایگاه سوپرهی دانا قرار داده‌اند و دنیای فلسفه هم بدون جنسیت نبوده است. زنان همواره از دنیای فلسفه دور نگه داشته شده و خرد مردانه در موقعیتی مرکزی قرار داشته است. دیدگاه فلسفی هم در ایجاد موقعیت بردگی زنان نقشی تعیین‌کننده داشته است. در فلسفه‌ی ارسطو به صورت بدیهی فرض می‌شود که زنان انسان‌های ناکاملی هستند و در جایگاه متفاوتی از مردان هستند. از دیدگاه روسو زنان فقط جهت سود رساندن به مردان، خدمت به آنان و لذت‌بخش کردن زندگی برای مردان آفریده شده‌اند. از نگاه کانت خرد زنان مبتنی بر احساس و نه استدلال است. از دیدگاه دکارت روح مذکر بوده و بدن را به مادی بودن تقلیل داده و مونث توصیف کرده است. ژاک لاکان روانکاو و پزشک فرانسوی نوع اصلی انسان را "مرد" معرفی می‌کند و زنان را

ناکامل می‌خواند. بنابراین با تغییر طرز تفکر غالب از دین و اساطیر به فلسفه فرایند زیر سوال بردن شیوهی تفکر جزمی و تلقی ذهن انسان به عنوان منبع اصلی معرفت آغاز شد. با این حال از آنجایی که فرایندهایی که روش تفکر فلسفی در آن موثر بود و به اوج خود رسید تا حد زیاد با ساختارهای جنسیتی- دولت‌گرایی منطبق بود؛ میراث جنسیتی دین و اسطوره در مورد زنان را به دست گرفت. دیدگاه ابژه‌گونه به زنان و "دیگری" نمودن آن‌ها از طریق این حکایات ایجاد و به عنوان یک حقیقت عنوان می‌شود. نگرش جنسیتی همانند یک مکانیسم قدرت عمل کرده و موجب استمرار آن می‌شود. تحقیر، استثمار و نیست‌انگاری زنان محصول این مکانیسم است که موجب بحرانی شدن هویت زنان گشته است. به همین دلیل به چالش کشیدن رویکرد طبقاتی و جنسیتی فلسفه و آنالیز دوباره‌ی میت‌ها (اسطوره)، استعاره و تصاویر از دید ژنولوژی مهم است.

از این منظر نیاز به یک انتولوژی (هستی‌شناسی) زن وجود دارد تا زن را با هویت اجتماعی و ویژگی‌های وجودی‌اش تعریف کند و آن را مبنای علمی قرار دهد و به همراه آن همه‌ی ساختارهای ذهنی جامعه و تاریخ را به طور سیستماتیک مورد نقد قرار داد. نخستین مباحث مربوط به این موضوع درباره‌ی تعاریفی است که از سوی ایدئولوژی‌های هژمونیک بر هویت زن صورت گرفته است. دیگری موجودیت زن را نه صرفاً بر مبنای یک هویت بیولوژیک بلکه در نمود زنان بر اساس یک هویت اجتماعی مورد ارزیابی قرار داد. نادیده‌انگاری زنان رویکردی ایدئولوژیک است بنابراین برای گذر از این تعاریف نیاز به مبارزه‌ی ایدئولوژیکی نیرومندی وجود دارد. نیست‌انگاری زنان محصول یک رویکرد سطحی نیست و طی روندی ایدئولوژیک، فرهنگی و ذهنیتی شکل گرفته است. ایدئولوژی‌هایی که شامل جنسیت‌گرایی، علم‌گرایی، ملی‌گرایی و دین‌گرایی می‌باشند

جهت تداوم بقای نظم موجود بوده و موجوبیت خلق‌ها و زنان را به چالش می‌کشند. «بدترین شرایط برای یک خلق قرار دادن در موقعیتی است که موجودیت خود را اثبات کند.» (عبدالله اوجالان) در عین حال ساختارهای اقتدار برای به چالش کشیدن موجودیت‌ها، دانش مربوط به آن را نیز تولید می‌کنند. تعریف مربوط به موجودیت زن در مورد سایر اقشار تحت ستم نیز به کار گرفته شده است. جهت تحقیر یک خلق و یا فرهنگ بر **زنانگی** آن تاکید شده است. زنانگی و ویژگی‌های زنانه همواره به عنوان ویژگی‌های نامطلوب در اذهان جای گرفته است. به عنوان مثال در گفتمان شرق‌شناسی گفته می‌شود جوامع شرقی زنانه هستند. بدین منظور تعریف طبیعت و هویت زن بدون نقد و به چالش کشیدن همه جانبه‌ی ساختارهای نظم مردانه‌ی هزاران ساله و ساختارهای دانش و علم امکان‌پذیر نیست.

### هوش عاطفی و هوش تحلیلی

جامعه نسبت به افراد تشکیل‌دهنده‌ی آن دارای هوش متفاوتی است که در پیوند با خصلت جامعه‌پذیری است. همراه با اجتماعی‌گشتن، انسان به فرم جدیدی از زندگی نائل می‌گردد. بنابراین این فرم نیاز به هوش و معنای جدیدی دارد. هوش عاطفی که در تمامی جانداران وجود دارد در مرحله‌ی اجتماعی‌گشتن انسان با هوش جدیدی تلفیق می‌گردد. هوش تحلیلی (آنالیتیک) که در انسان رشد یافته دارای ابعاد متفاوت و پیچیده‌ای است. این هوش به اندازه‌ی ابعاد مثبت در صورت استفاده‌ی بدون کنترل و بری از نرم‌های اخلاقی می‌تواند دارای ابعاد مخرب و منفی نیز باشد. به عبارتی در فرم هژمونیک هوش آنالیتیک، هوش عاطفی مورد سرکوب قرار می‌گیرد. وجود هوش آنالیتیک در زنان به صورت خلاقیت و فرایند جامعه‌پذیری متبلور می‌گردد. در مرحله‌ی زراعی-روستایی که به عنوان نخستین انقلاب زنان

نیز شناخته می‌شود پیشبرد فرهنگ زراعت، اهلی نمودن حیوانات و ایجاد نژادهای اخلاقی در واقع محصول هوش تحلیلی زنان است که نیاز به اخلاق و آگاهی بسیار دارد. قواعد اخلاقی با محوریت زن-زندگی شکل گرفته است. اخلاق، محصول هوش تحلیلی‌ای است که پیوندش از هوش عاطفی نگسسته است.

ژنئولوژی مسائل اجتماعی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری را بدون گسستن از مبنای تاریخی آن مورد واکاوی قرار می‌دهد و خردگرایی را به عنوان ذهنیت مردانه و قلمداد نمودن آن به عنوان تنها منبع شناخت و معرفت را نیز مورد انتقاد قرار می‌دهد. زیرا مدرنیته‌ی سرمایه‌داری بدون سرکوب و نادیده‌انگاری هوش عاطفی توانایی برساخت خود را نداشت. «هوش عاطفی برای زندگی امری اجتناب‌ناپذیر است. گسست از این هوش، به معنای زدودن معنای حیات است... عقلی که از هوش عاطفی گسسته شده و غریزه‌ی جنسی که مدت‌هاست معنایش را از دست داده، از اساسی‌ترین نشانه‌های سرطان‌زایی کاپیتالیستی می‌باشد.» (عبدالله اوجالان) هر دو هوش تحلیلی و عاطفی در مردان و زنان یافت می‌گردد و در میان این دو هوش توازن وجود دارد، اما از دیدگاه پوزیتیویستی هنگام بحث در مورد علم بایستی عواطف، شهود و احساسات به کناری رانده شود و به صورت منطقی و راسیونال برخورد کرد! از سوی دیگر زنان همواره به این بهانه مورد سرزنش قرار گرفته و به حاشیه رانده شده‌اند. بنابراین نیاز به یک ادراک غنی در راستای ایجاد تعادل میان این دو هوش وجود دارد. هوش عاطفی در پیوند برقرار نمودن ما با زندگی، جامعه، محیط پیرامون و کیهان نقش دارد. هوش عاطفی را می‌توان به صورت همدلی، انگیزه، مهارت‌های اجتماعی، خودآگاهی و خودشناسی نیز بیان کرد. یکی از ویژگی‌های مهم هوش عاطفی پیوند عمیق آن با زندگی و از جنبه‌های تاثیرگذار این هوش است. در نهایت درهم‌تنیدگی هوش عاطفی و تحلیلی

و تعادل میان این دو موجب تعالی شخصیت انسان می‌گردد.

### فرهنگ ایزدبانویی

تعریف انسان تنها با طبیعت اول صحیح نبوده و ناکافی‌ست زیرا ویژگی‌های انسان از طریق اجتماعی شدن کسب می‌گردد. در نخستین فرم‌های اجتماعی همچون کلان و گروه‌های جوامع طبیعی زنان مورد تقدیس قرار می‌گرفتند؛ ایزدبانویی در واقع تجسم حضور زنانه و اتوریت‌های آن‌ها در جامعه محسوب می‌گردید. از مقایسه‌ی تندیس‌های زنان که تاکنون یافت شده به سادگی می‌توان دریافت که بخش‌های مربوط به زاینده‌گی یعنی سینه‌ها، شکم، لگن و بخش زنانگی نشانه‌ی زاینده‌گی و باروری بوده است. از سوی دیگر نخستین کلماتی که تا پیش از انقلاب زبانی مورد استفاده قرار گرفته‌اند، اهمیت نقش زنان در جامعه‌پذیری را روشن می‌نماید. نمادهایی که پیوند میان زن و زندگی را آشکار می‌کند بیانگر این حقیقت است. بنابراین هویت زنانه‌ی برساخته شده در طبیعت دوم از شخصیتی برخوردار است که در آن به عنوان سرمنشا زندگی دیده می‌شود و بررسی اتمولوژیک واژه‌های زن و مادر این را تایید می‌کند. با این توضیح فرهنگ ایزدبانویی صرفاً به معنای نظامی عبادتی نبوده بلکه بیانگر نقش تعیین‌کنندگی و تاثیرگذاری زنان بر زندگی، شایستگی در روابط اجتماعی، مدیریت، ایثار و مسئولیت‌پذیری است. به عبارتی ایزدبانویی معنامند زیستن است. سوژگی زنان در این مرحله مبتنی بر سلسله مراتب و سلطه نبوده است. اقتصاد مبتنی بر دسترنج مادری، نظم اجتماعی بر اساس قانون مادری، توازن اکولوژیک با طبیعت و روابط همدلانه با انسان‌ها بازتاب این فرهنگ است. به همین دلیل از دیدگاه عبدالله اوجالان بایستی یکی از موضوعات مورد پژوهش ژنئولوژی بر روی سوال "چه بر سر ایزدبانوان آمد؟" باشد. ایزدبانویی

مفهومی انتزاعی و میسٹیک نیست بلکه شیوه‌ای از زندگی و خودسازماندهی زنان است. اوجالان در تعریف ایزدبانوان آنان را به عنوان "زنانی که انقلاب نوسنگی را به موفقیت رسانده" و "سازماندهی نمودن نیروی ویژه" تعریف کرده است. مزوپوتامیا سرزمین باورداشت، آیین و تفکراتی است که زنان نقش بسزایی در آن ایفا نموده‌اند. نین‌هورساگ (ایزدبانوی کوهستان که بعدها تحت نام اینانا ایزدبانوی مبتکر عصر نوسنگی ظهور یافته)، میترا (ایزدبانوی خورشید و جنگ)، ناهید یا آناهیتا (ایزدبانوی تمام آب‌ها و نماد پاکی)، اشی (ایزدبانوی باروری) و ... از جمله ایزدبانوانی هستند که در متولوژی این سرزمین نمود یافته‌اند. همچنین در فرهنگ ایلام نیز اعتقاد به نیروی طبیعی و تقدیس زن از جمله وجوه شاخص آن دوران هستند. ایشتار یکی از ارجمندترین ایزدبانوان محسوب می‌گردد که ایزدبانوی عشق و جنگ بوده و از دیدگاه بابلیان نیز اینگونه بوده است. آتنا در یونان نماد یا مظهر دانایی و جنگ و آفرودیت در یونان ایزدبانوی عشق و زیبایی بوده است. بر این اساس طی دوره‌ای طولانی ویژگی‌های فیزیولوژیکی، عاطفی و فکری زنان توجیهی برای تحت ستم قرار دادن آنان نبوده است. مطالعات باستان‌شناسی و آنترپولوژی (انسان‌شناسی) هم در سال‌های اخیر ارتباط میان فرهنگ ایزدبانویی و زندگی مادرتباری را اثبات می‌کند. بدین گونه زنان در تاریخ به عنوان ایزدبانو در جامعه جایگاه خود را یافتند و ایزدبانو به عنوان نخستین هویت فردی، نیروی پیشاهنگ جامعه و نهاد مرکزی دانش و فرهنگ معنا می‌یابد.

## بازتعریف هویت زن بر اساس "آرکتولوژی زن"

آرکتولوژی (دیرینه‌شناسی و یا باستان‌شناسی) دانش مطالعه‌ی فرهنگ ادوار گذشته‌ی جوامع انسانی، حفاری و بیرون کشاندن بقایای تاریخی از زیر خاک است. لذا در علوم انسانی آرکتولوژی به معنای روشی تاریخی جهت پژوهش و مطالعه‌ی کلمات و مفاهیمی است که نخستین بار از سوی جامعه مورد استفاده قرار گرفته‌اند. بدین معنا چه نیازی به این مفاهیم بوده و چرا ایجاد شده‌اند؟ آرکتولوژی در اندیشه‌ی میشل فوکو حفر تاریخ اندیشه و افکار گذشتگان است. هدف از این روش نشان دادن قواعدی پنهانی است که جامعه‌ای را وامی دارد مفاهیمی را معتبر و دیگری را غیرمعتبر و نادرست محسوب نمایند. بر این اساس آرکتولوژی زن روشی است که امکان ردیابی شکل‌گیری هویت زنان را فراهم می‌کند و تحلیل تاریخی-اجتماعی گفتمان‌های زنانگی و روشی تحقیقی در مورد بررسی زنان به عنوان جمع واحد ابژه و سوژه است. تعریف ما از آرکتولوژی صرفاً تفسیر بقایای مادی نبوده و پرداختن به ساختارهای فرهنگی و فکری نیز بخشی از این مطالعات است. مبارزات آزادی زنان کردستان در این مورد دارای اندوخته‌های بسیار است و جامعه‌شناسی زنان از طریق این تجارب و اندوخته‌ها میسر است. آنالیز واقعیات اجتماعی که زنان در آن شکل گرفته‌اند بخش مهمی از این جامعه‌شناختی محسوب می‌گردد. لذا آرکتولوژی زن مفهوم جدیدی است. عبدالله اوجالان نخستین بار این مفهوم را در دیدارهای امرالی در گفتگو با پروین بولدان، ریاست مشترک حزب دموکراتیک خلق‌ها (HDP) به زبان آورد. وی به پروین پیشنهاد می‌کند بر روی چهار شخصیت زن در جامعه تمرکز نماید. نخست؛ دختر عشیره، عروس ساتی<sup>۱</sup>، زن درمانده و زن آزاد. (عبدالله اوجالان، در نامه‌ی دیدار ۲۷ فوریه ۲۰۱۵).

عشیره به عنوان یکی از کهن‌ترین فرم‌های اجتماعی در کنار دارا

---

۱. ساتی: یکی از رسوم کهن در هندوستان است که دارای ابعاد دینی و فرهنگی است. مطابق این رسم زنی که به تازگی همسر خود را از دست داده به همراه او در آتش سوزانده می‌شود. ریشه‌ی کلمه‌ی ساتی در زبان سانسکریت به معنای زن «صالح و فداکار» است. منظور از عبدالله اوجالان در کاربرد این مفهوم اشاره به وضعیت زن بیوه پس از مرگ همسر او و به عبارتی محدود شدن زنان در عرصه‌ی اجتماعی است.

بودن هسته‌های اخلاقی و اجتماعی دارای رویکردهای جنسیتی و محدودکننده نیز می‌باشد. مناسبات و روابط عشیره‌ای نقش مهمی در ازدواج، طلاق و نهاد خانواده دارد. دختر عشیره مطابق هنجارها و قواعد تعیین شده توسط عشیره عمل می‌کند. در موضوعاتی همچون ازدواج، طلاق و روابط آن نقش خانواده و تصمیمات عشیره تعیین کننده است و زنان خارج از قواعد و عرف عشیره نمی‌توانند گام بردارند. عروس ساتی اشاره به محدودیت‌های اجتماعی و فرهنگی زنانی دارد که پس از مرگ همسرشان بر آنان تحمیل می‌شود و نقد رویکردی است که هویت زن را تنها با وجود مردان معنا می‌بخشد. در بسیاری از مناطق خاورمیانه و در کردستان نیز زنان پس از مرگ همسر خود همواره سیاه‌پوش بوده و حتی به این عمل و عزاداری طولانی مدت تشویق می‌شوند. این فرهنگ دارای پیشینه‌ای کهن است و می‌توان آثار آن را در فرهنگ سومر، مصر و چین نیز مشاهده نمود و هنوز هم با گذشت هزاران سال همچنان کارکرد خود را به اشکال متفاوت درباره‌ی زنان بیوه حفظ نموده و شرایط زندگی را برای این زنان دشوار نموده است. زن درمانده وضعیتی است که زنان در میان این همه چالش و محدودیت راه خروجی نمی‌یابند. چنین شرایطی گاهی زنان را به سوی خودکشی و خودسوزی سوق می‌دهد و در بسیاری از مواقع به اجبار تن به چنین وضعیتی می‌دهند. در نتیجه تحقق شخصیت "زن آزاد" نیاز به یک مبارزه‌ی درونی و آگاهی و عملی نمودن این دانش در مقابل همه‌ی دیدگاه، مفاهیم و تعابیری است که بر زنان تحمیل شده، می‌باشد. این وضعیت دارای یک خاستگاه تاریخی است و می‌توان نمونه‌های بسیاری ارائه داد. اگر آرکئولوژی زنان را تعمیق دهیم می‌توان به تعاریف موجودیت زن در طبیعت اول و طبیعت اجتماعی نیز رسید.

### دانش زندگی

نیاز به دانش زندگی از معنامند زیستن نشات می‌گیرد و به عبارتی معنا بخشیدن و قابل زیست نمودن زندگی سرچشمه‌ی تمامی علوم است. آثار جستجوی انسان‌ها در این جهت تاریخی هزاران ساله دارد. این مباحث با سوال "چگونه باید زیست؟"



سال‌های طولانی از سوی عبدالله اوجالان به بحث گذاشته شده است. در آزمون‌های بیش از ۲۰ سال از مبارزات آزادی زنان کردستان با محوریت چگونه زیستن، تحلیلات بسیاری صورت گرفته است. نتایج حاصل از این تحلیلات آشکار می‌کند هر دانشی که پیوند خود را با زندگی، معنا و جامعه گسسته باشد، اثرات مخربی خواهد داشت. محصول تخریبات و تحریف دانش و معنای زندگی را بیش از همه می‌توان در دوران سرمایه‌داری مشاهده نمود. فیلسوف نیچه با گفتن "مرگ خدا" در حقیقت این واقعیت را به زبان می‌آورد؛ زیرا جوامع انسانی هزاران سال معنایی که به فعالیت‌های اجتماعی خود نسبت می‌دادند در "خدایی شدن" معنا می‌یافت. بنابراین مرگ خدا به معنای تسلط قوانین فیزیکی بر جهان است و دیگر برای منبع ارزش و اخلاقیات نیازی به خدا وجود نداشت و این، به معنای از میان رفتن معنای فعالیت‌های اجتماعی از سوی قدرت مادی نظام سرمایه است. از این منظر عواقب مرگ خدا شدید بوده است. در گذشته برای اطمینان از مشارکت دانش-زندگی و عمل نیاز به عبور از مراحل مختلف بود که خود بر جنبه‌ی علمی اخلاق تاکید دارد. بهترین جمله‌ی بیانگر گسست علم از ارزش، فلسفه، اخلاق و اجتماعی گشتن را می‌توان در گفته‌ی تئودور آدورنو که می‌گوید: «حیات اشتباه‌آمیز را نمی‌توان صحیح زیست» مشاهده نمود. به همین دلیل ژنئولوژی در راستای تعریف صحیحی از زندگی، علم زندگی است. «بزرگ‌ترین خیانت به زندگی، زدودن معنای زندگی پیرامون زن است.» (عبدالله اوجالان) آشکارسازی زوایای ستاتو و آزادی زنان دریچه‌ای جهت زندگی معنامند است.

ابتلای رژیم‌های حقیقت دوران سرمایه‌داری به سرطان به این دلیل است که معنای زندگی را از دست می‌دهد و بیشترین زوال آن پیرامون زنان صورت می‌گیرد. وقتی یکی از این گره‌ها گشوده شود نه تنها در مورد زنان بلکه گره‌های پیرامون تعاریف

زندگی، جامعه و طبیعت نیز گشوده می‌شود. «باید نگرش مالکیتی در قبال زنان را به طور کامل به کناری بگذاریم. زن باید تنها و تنها از آن خویش (خودبودن) باشد. حتی باید بداند که بی‌صاحب است و تنها صاحبش خود اوست.» (عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک). با دانش زن می‌توان به "خودبودن" رسید چرا که بودن و خودبودن از لحاظ اتمولوژیک دارای ریشه‌ی واحدی هستند. در زبان گُردی که یکی از زبان‌های کهن است این پیوند را می‌توان میان بودن، خودبودن و استقلال مشاهده نمود (bûn, xwebûn, serxwebûn). بنابراین دفاع از وجود طبیعت زن به معنای "ذات‌گرایی" نیست. "خودبودن" تلاش برای رسیدن به حقیقت خویش است. خودبودن همان جریان سیال انرژی زن است که فرم نگرفته است. نظام خانوادگی مبتنی بر نابرابری، ساختار آموزشی، نوع فرهنگ حاکم بر جامعه در واقع سیستم زوال "خودبودگی" و سوق یافتن به سوی ازخودبیگانگی است. به همین دلیل لازم است هویت "بردگی" را که بر مبنای نخستین و دومین شکست جنسیتی و از طریق جنسیت‌گرایی که رکن اصلی ایدئولوژی قدرت محسوب می‌گردد را با روش‌های مبتنی بر ایدئولوژی‌رهایی زن بر اساس آزادی و خودبودگی برساخت.

### دانش مبتنی بر پارادایم دموکراتیک و اکولوژیک

#### و آزادی زن

گذار به مدرنیته‌ی سرمایه‌داری در قرن شانزدهم را می‌توان از دیدگاه‌های مختلفی مورد بررسی قرار داد. مدرنیته که از سوی بسیاری از مورخان به عنوان "عصر جدید" خوانده می‌شود دارای جنبه‌های اجتماعی، سیاسی، نظامی و اقتصادی است. آنتونی گیدنز در کتاب «پیامدهای مدرنیت» مدرنیته را در اروپای قرن هفدهم توصیف می‌کند. وی، مدرنیته را شکلی از زندگی اجتماعی و سازماندهی می‌داند که بعدها بر تمام جهان تاثیر می‌گذارد. در بررسی ابعاد نظری مدرنیته و روابط میان آنها گیدنز به

چهار بعد اصلی اشاره می‌کند. کاپیتالیزم (انباشت سرمایه در چارچوب بازارهای رقابتی کار و محصول)، نظارت (اطمینان از کنترل اجتماعی)، قدرت نظامی (کنترل ابزارهای خشونت) و صنعت‌گرایی (تغییر طبیعت) هر یک از این موارد به خودی خود منجر به تغییرات و به عبارت صحیح‌تر ویرانی‌های گسترده‌ای شده که بر روی طبیعت، زندگی و حقیقت اجتماعی تاثیر گذاشته است. از دیدگاه اوجالان مدرنیته «شیوهی زندگی اجتماعی یک عصر است که شامل تمامی فرهنگ مادی و معنوی، فنون، علم، هنر و سیاست است.» به همین دلیل وی برخلاف برخی از دیدگاه‌ها در مورد مدرنیته آن را به صورت "مدرنیته‌ی دموکراتیک" و "مدرنیته‌ی سرمایه‌داری" تعریف می‌کند. از دیدگاه وی این دو مدرنیته به صورت موازی همواره وجود داشته و مدرنیته‌ی دموکراتیک یک ابداع و کشف جدیدی نیست و از بدو ظهور تمدن همواره وجود داشته و بیانگر تمامی ارزش‌هایی است که از ترکیب اندوخته‌های فکری، اجتماعی، حیاتی و فرهنگی از ابتدای جریان جامعه‌پذیری تا به امروز آمده است.

نحوه‌ی درک و بینش ما نسبت به جهان و برخورد ما با زندگی اجتماعی، رویدادها و پدیده‌هایی که با آن‌ها مواجه می‌شویم از طریق دیدگاه پارادایمیک ما تعیین می‌شود. "پارادایم" نخستین بار توسط توماس کوهن مورد استفاده قرار گرفت. وی در اثر خود به نام "ساختار انقلاب‌های علمی" به این نکته جلب توجه می‌کند که یک انقلاب علمی زمانی صورت می‌گیرد که ساختارهای علمی موجود دچار زوال شده و مورد انتقاد قرار می‌گیرد. اگر پارادایم جدیدی با نیروی چاره‌یابی بالاتر وارد عمل گردد و مورد پذیرش واقع شود این امر منجر به تغییر پارادایم می‌گردد. بنابراین اگر تاریخ علم را در پرتو مفهوم پارادایم مورد مطالعه قرار دهیم، خواهیم دید سوالات مطرح شده در هر دوره و شیوه‌های یافتن پاسخ آن، چارچوب پارادایمی آن را تشکیل

می‌دهد. این تغییر در شیوه‌ی یافتن سوالات آن‌ها بوده که گذر از پارادایم را در هر دوره‌ای اجتناب‌ناپذیر نموده است. مفهوم پارادایم در فلسفه‌ی عبدالله اوجالان دامنه‌ی وسیع‌تری یافته است. لذا اوجالان پارادایم مدرنیته‌ی دموکراتیک را روزه‌ای جهت چاره‌یابی مسائل ناشی از رویکرد پوزیتیویسم نسبت به جامعه در مقاطع اساسی توصیف کرده‌اند. با این توضیح هر دوره‌ای از تاریخ با توجه به تغییرات اجتماعی و مسائل آن نیاز به تغییر پارادایم و یک انقلاب علمی دارد. بر این اساس به علمی بدون پارادایم نمی‌توان اندیشید و پارادایم بیانگر نظام ارزش‌هایی است که برای رسیدن به حقیقت بدان نیاز وجود دارد. در پارادایم، هستی‌شناختی (انتولوژی) که در واقع توجیه راهبرد خاصی از پژوهش اجتماعی در مورد ماهیت واقعیت اجتماعی است، دارای اهمیت می‌باشد و با معرفت‌شناختی (اپیستمولوژی) شیوه‌ی داوری درباره‌ی یافته‌های پژوهشی و روش‌شناسی (متدولوژی) که نظریه‌ای است در باب چگونگی انجام پژوهش، شکل می‌گیرد. به همین دلیل جهت رسیدن به دانش هستی‌نیاز به روش و چگونگی درک آن، تعیین کننده است. با این توصیف شکل تعریف زن، اپیستمولوژی و همزمان متدولوژی را تعیین می‌کند. بر این اساس هنگام طرح این سوال که از نظر هستی‌شناسی زن کیست؟ زنان را نه تنها به عنوان یک هویت بیولوژیک بلکه همراه با اندوخته‌های تاریخی و تحلیل فرایند جامعه‌پذیری پیرامون آن و جوهره‌ی جامعه مورد بررسی قرار می‌دهیم. در طول تاریخ هزاران ساله‌ی تمدن تعاریف بسیاری از زنان شده که هر یک از آنان به ما نشان می‌دهد که بایستی چگونه بار دیگر زنان را از نظر هستی‌شناسی بازتعریف نماییم. از سوی دیگر به اندازه‌ی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی به ما امکان چگونگی فهم دانسته‌هایمان را می‌دهد. معرفت‌شناختی حوزه‌ای است که در مورد موضوع مورد پژوهش و در روند رسیدن به حقیقت

هستی مورد نظر و منابع مورد استفاده و تعریف آن منبع دانش پروسه‌ی مهمی محسوب می‌گردد. متدلوژی نقشه راه رسیدن به دانش مورد نظر بوده و بر مبنای انتولوژی و اپیستمولوژی شکل می‌گیرد. در نهایت بایستی انتولوژی، اپیستمولوژی و متدلوژی را به صورت یکپارچه مورد بررسی قرار داد.

«در رابطه با نوع برداشت از علم و دانش در مدرنیته‌ی دموکراتیک می‌توان گفت هدف از دانش و علم معنابخشی به زندگی و خودآگاهی و درک دقیق‌تری از زندگی اجتماعی است زیرا وظیفه‌ی اصلی علوم اجتماعی معنابخشی به حیات است.» (دفاع از یک خلق، عبدالله اوجالان) از سوی دیگر با توجه به فراوانی روابط اجتماعی نیاز به شفاف نمودن در مورد واحدی وجود دارد که بایستی مورد بررسی قرار گیرد. اگر واحد اساسی را بر محوریت جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی تعریف نماییم همزمان می‌توان با حفظ ساختارهای این واحد، در مقابل ساختارهایی که به جامعه‌پذیری اخلاقی-سیاسی ضربه وارد می‌کنند، مقابله نمود. بدین ترتیب هدف ژئولوژی توسعه‌ی علم بر مبنای پارادایم مدرنیته‌ی دموکراتیک بوده و هنگام مطالعه در باب یک موضوع لازم است مطابق دیدگاهی باشد که به تقویت عناصر دموکراتیک، برقراری توازن اکولوژیک در روابط انسان-انسان و انسان-طبیعت و آزادی زنان باشد که این نوع رویکرد موجب نیرومندسازی جامعه و محدود نمودن حوزه‌های قدرت می‌شود. پارادایم در تغییر شیوه‌ی ادراک ما نقش دارد و ایدئولوژی چارچوب اهداف ما را تعیین می‌نماید. این چارچوب بر ایدئولوژی رهایی زن استوار است.

## ژنولوژی و انقلاب زنان

انقلاب، تغییرات بنیادین صورت گرفته در کوتاه‌ترین مدت‌زمان است. با ورود هر سیستمی به بحران، شرایط ایجاد یک سیستم جدید نیز فراهم می‌گردد. هر چند هر بحرانی همواره منجر به ایجاد یک سیستم مطلوب نمی‌گردد و گذر از یک نظام اقتدار به نظامی دیگر به معنای انقلاب نیست. به عنوان مثال نظام مردسالاری به عنوان یک ضدانقلاب در برابر انقلاب نوسنگی ظاهر گشت. در مراحل کائوس، هر گامی منجر به تغییرات بزرگی می‌شود. هر نیرویی که در این مرحله‌ی سازمانی، آماده و دارای قابلیت پیشگامی باشد، بر آن انقلاب تاثیر خواهد گذاشت. جامعه‌شناختی آزادی بیانگر دیدگاهی است که شرایط این انقلاب را مورد تحلیل قرار می‌دهد. سده‌ی ۲۱، سده‌ی انقلاب زنان است و نیاز به علم زن وجود دارد تا چشم‌انداز احزاب زنان به تاریخ، اقتصاد و سیاست را تعیین نماید. بنابراین انقلابی زنانه که در آن تغییرات اجتماعی مبتنی بر ارزش‌های دموکراسی، اکولوژیک، برابری و آزادی زن و مرد برآورده گردد نیاز به یک بازه‌ی زمانی طولانی‌مدت دارد. هر رویدادی در تاریخ زن نشانه‌ی تضادهای جنسیتی است. مبانی تاریخی انقلاب زن هر قدر هم سیاسی، طبقاتی و اقتصادی مشاهده گردد لذا در بنیان آن تضاد جنسیتی وجود دارد. نکته‌ی اصلی این تناقض و بازه‌ی زمانی تاریخی این پیدایش دارای ماهیتی بوده که منجر به بروز مسائل اجتماعی شده است. با توجه به تحریف و وارونگی تاریخ آزادی و مقاومت زن لازم است درک صحیحی از تاریخ زن داشته باشیم زیرا تاریخ یک ساختار کلیت‌مند و شایسته‌ی بررسی در واقعیت خود است و زنان به عنوان نیمی از پیکره‌ی جامعه یکی از دینامیسم‌های تمدن دموکراتیک هستند. دوران نوسنگی به دلیل دیدگاه ایدئولوژیک تاریخ‌نگاری مردسالاری به مدت طولانی نادیده انگاشته شده و واقعیت آن بازگونه شده

است. در انقلاب نوسنگی شیوهی بودن زنان در زندگی مبتنی بر دانش و دارای ابعاد عاطفی و کاملاً منعطف، متوازن، واقع‌بینانه و بسیار علمی است. برقراری هماهنگی میان طبیعت اجتماعی و طبیعت اول نقطه‌ی کلیدی این تعادل علمی بوده و این همان نقطه‌ی موفقیت انقلاب نئولیتیک در جامعه‌پذیری به دلیل ژرف بودن نیروی معناست. بنابراین می‌توان گفت هر جنبش، قیام و حرکتی که نیروهای تمدن دموکراتیک به نام انسانیت انجام داده‌اند پایه‌های تاریخی انقلاب زن محسوب می‌گردند. همانطور که فرایند جامعه‌پذیری میراث زنان است از نقطه‌ای که فرایند اجتماعی گشتن آغاز شد زمینه‌های حاکمیت مرد بر زن نیز فراهم گشت. هدف انقلاب زنان صرفاً رهایی زنان نبوده و در کنار آن وقوع انقلاب اجتماعی نیز می‌باشد. عبدالله اوجالان انقلاب زن را به عنوان "انقلاب در انقلاب" توصیف نموده است. این انقلاب با ایستادن در مقابل تمامی ایدئولوژی‌ها (دین‌گرایی، علم‌گرایی، جنسیت‌گرایی و ملی‌گرایی)، ساختارها و سیستم قدرت‌محور پیش خواهد رفت. انقلاب زن مبتنی بر ایدئولوژی رهایی زن و سوسیالیسم دموکراتیک است. انقلاب زراعی-روستایی به عنوان نخستین انقلاب زن خود نمایانگر نقش تعیین‌کننده‌ی زنان در فرایند اجتماعی گشتن است.

لازم به ذکر است مبارزاتی که جهت کسب حقوق زنان و اعطای برخی از حقوق اجتماعی برای آزادی زنان صورت گرفته علی‌رغم کسب برخی از موقعیت‌ها و دستاوردها برای رهایی زنان کافی نیست و نمی‌توان گفت آزادی زنان تحقق یافته است. استقرار و ماندگاری سیستم دولتی و مردسالاری به موقعیت فرودست زنان بستگی دارد. به همین دلیل برخی از اصلاحات درون ساختاری سیستم نیز به این موضوع کمکی نخواهد کرد. چرا که سیستم مدت‌هاست شانس این رفرم را از دست داده است. به همین دلیل صحبت از انقلاب زنان در سده‌ی ۲۱ می‌نماییم

و مبارزات زنان در هر بخشی از دنیا شامل بخشی از این واقعیت است. لذا تاکنون به شکل‌گیری یک شبکه‌ی گسترده‌ی مبارزاتی شامل حزب و عرصه‌های دفاعی متحول نشده است. بنابراین انقلاب زنان واکنشی رادیکال نظری و عملی است. در عصر جنگ، فروپاشی حقیقت، جامعه، طبیعت و بحران در بالاترین سطح قرار داریم. با وجود این وضعیت کائوتیک همواره اصرار بر آزادی جامعه وجود داشته و در مقابل ایزولاسیون، جنگ و کودتا ما هم می‌گوییم انقلاب زنان که در عین حال نام کلکتیویسم، همبستگی، احساس و آفرینش است. میان تاریخ زنان، انقلاب زنان و قرارداد اجتماعی نیز رابطه‌ای مکمل وجود دارد. انقلاب زنان در عین حال انقلابی فرهنگی است. ما زنان زمانی که دارای یک حس و زبان مشترک باشیم خواهیم توانست تغییرات بسیاری ایجاد نماییم. فرمول این همصدایی و همبستگی "ژن ژیان آزادی" است که هم اکنون در قاموس جنبش‌های زنان دنیا جای گرفته که این، پیوند میان زنان را بیشتر و عمیق‌تر می‌کند و در میان این فرمول به سوی آزادی در حرکتند.

با توجه به این شرایط نیاز به یک انقلاب زن وجود دارد. انقلابی که نه تنها موجب تحول ذهنیت مردانگی فرادست گردد بلکه نوع سیستم موجود را نیز تغییر دهد. البته این انقلاب تابع چند مولفه است که نخستین و مهم‌ترین آن یک سازماندهی نیرومند است. دیگری، ایجاد یک نیروی خوددفاعی است. خوددفاعی به اندازه‌ی ابعاد نظامی آن دارای ابعاد اقتصادی، فرهنگی و آموزشی است. به همین دلیل انقلاب زن مبتنی بر ژنتولوژی امکان‌پذیر است و برای غلبه بر سیستم پدرسالاری و هویداسازی تاریخ زنان نیاز به ژنتولوژی وجود دارد. در پایان می‌توان به موضوعات مورد مطالعه‌ی ژنتولوژی در راستای انقلاب زنان اشاره نمود که شامل؛ گذر از جنسیت‌گرایی اجتماعی، مبارزه‌ای اخلاقی و سیاسی در برابر سکسوالیته‌ای که به ابزار قدرت



مبدل شده، انقلاب در نهاد خانواده به عنوان یک مکانیسم ایدئولوژیک دائماً فعال، تغییر در فرهنگ فرزندآوری، پیشبرد نوع جدیدی از رابطه‌ی میان زن و مرد مبتنی بر زندگی مشترک آزاد. «انقلاب زنان از رهگذر انقلابی فرهنگی و ذهنیتی صورت خواهد گرفت. بدون یک انقلاب ریشه‌ای زن و به تبع آن بدون تغییر ذهنیت و زندگی مردان، رهایی بخشیدن زندگی نامی‌سر است؛ زیرا بدون رهایی زن که خود رأس زندگی‌ست، زندگی همیشه همانند یک سراب جریان خواهد داشت. تا زمانی که میان مرد با زندگی و میان زندگی با زن صلح برقرار نشود، خوشبختی و سعادت نیز یک خیال واهی خواهد بود. برای «زن» و «زندگی»، واقعیات اجتماعی بی‌پایان می‌باشند.» (عبدالله اوجالان)

### ژئولوژی، دانش زندگی مشترک

اگر رابطه‌ی میان زن-مرد یکی از موضوعات فلسفه، دین و متولوژی را به خود اختصاص داده، لازم است دیدگاهی علمی نیز در این مورد وجود داشته باشد. هر چند مطالعات فمینیسم در بحث آنالیز جامعه‌شناختی رابطه‌ی میان زن و مرد نقش مهمی داشته اما به دشواری می‌توان گفت بررسی‌های آن منجر به گذر از مسائل مربوط به این رابطه گشته است. در دیدگاه کلاسیک به رابطه‌ی زن و مرد، زن همواره در مقام همسر، محبوبه، مادر، دختر و خواهر شناخته شده است. در این روابط هر چند احترام و مهر وجود داشته باشد، همواره کفه‌ی سنگین‌تر آن همان ابعاد بردگی زن و فرادستی مرد است. بنابراین جهت پیشبرد زندگی مشترک آزاد به عنوان رابطه‌ی صحیح و فلسفی میان زن و مرد نیاز به پرداختن به جامعه‌شناختی عشق، شیوه‌های ازدواج، آنالیز نهاد خانواده و به دنبال آن ارائه‌ی راهکارهای ذهنیتی و عملی جهت دموکراتیزه نمودن خانواده وجود دارد. نهاد خانواده و ازدواج مبتنی بر ذهنیت

مردسالاری و به دنبال آن پیشبرد سیاست‌های جمعیتی نخستین حوزه‌ای است که نظام مردسالاری خود را نهادینه ساخته به همین دلیل عبدالله اوجالان تئوری "زندگی مشترک آزاد" را به عنوان آلترناتیوی در این راستا ارائه نموده که همزمان نقطه‌ی قوتی جهت پیروزی انقلاب اجتماعی است. چرا که یکی از نقاط ضعف همه‌ی انقلاب‌های صورت گرفته عدم مبدل ساختن دستاوردهای سیاسی و نظامی به بنیانی جهت بر ساخت یک زندگی مشترک آزاد است. انقلاب‌های سوسیالیستی که با هدف از میان بردن همه‌ی اشکال ستم و استعمار صورت گرفته‌اند و با وجودی که تحولات مهمی از نظر نقش و جایگاه زنان در قلمرو عمومی ایجاد کرده باشند هم، در زمینه‌ی از میان بردن دیدگاه مالکیتی نسبت به زنان در نهاد خانواده و ازدواج ناموفق بوده است. بنابراین لازم است اندیشه و عمل انقلاب در محیط خانواده و روابط همسری یک فرهنگ مبتنی بر اراده‌ی آزاد میان طرفین ایجاد نماید که به دور از هر نوع خشونت و فرادستی باشد. بر این اساس زندگی مشترک آزاد نام و جلای جدیدی برای نهاد ازدواج و اشکال تولیدمثل نیست بلکه بیانگر عینیت بخشیدن به اخلاق اجتماعی بر مبنای آزادی زن است.

بر اساس این دیدگاه اخلاق اجتماعی، زنان ابزار تداوم نسل، ابژهای جنسی، ارضای تمایلات جنسی و ناموس و ملک کسی نیست. بلکه به عنوان موجودیتی اجتماعی و فردی، اراده‌مند و دارای کرامت انسانی است که بایستی مورد احترام قرار گیرند و تمامی روابط و تعاملات این رابطه از رفتارهای سلطه‌جویانه زدوده شود. «اولویت‌دهی به تعریف زن و تعیین نقش وی در زندگی اجتماعی، برای نیل به حیاتی صحیح پایه و مبناست. این قضاوت را از نظر خصوصیات بیولوژیک و موقعیت اجتماعی او بیان نمی‌کنیم. مفهوم زن به مثابه‌ی موجودیت، حائز اهمیت است. به میزان تعریف شدن زن، تعریف نمودن مرد نیز وارد دایره‌ی امکان می‌گردد.

می‌توان با نقطه‌ی عزیمت قرار دادن مرد، تعریف صحیحی از زن و زندگی ارائه دهیم. موجودیت طبیعی زن، موقعیت مرکزی تری دارد. از نقطه‌نظر بیولوژیک نیز این امر بدین‌گونه است. اینکه جامعه‌ی مردسالار تا حد ممکن موقعیت زن را تنزل داده و کم‌رنگ نموده، بایستی مانع درک واقعیت زن از سوی ما گردد.» (عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک) بنابراین زندگی مشترک صرفاً به معنای در کنار قرار گرفتن دو شخص نیست زیرا هنگام اشتراک زندگی محتوای آن نیز بعد جدیدی می‌یابد و نوع روابط موجود در زندگی مشترک بر روابط اجتماعی نیز تاثیر خواهد گذاشت.

زندگی مشترک آزاد شامل همه‌ی اشکال روابط میان زن و مرد است؛ لذا در اینجا نیاز به توضیحی کوتاه در این مورد وجود دارد. زندگی مشترک آزاد نباید تنها به محدوده‌ی روابط زن و مرد در محیط خانواده مورد ارزیابی قرار گیرد و نه بسیار گسترده که شامل روابط آنان با طبیعت و کیهان نیز گردد زیرا رابطه‌ی انسان با طبیعت، رابطه‌ی اکولوژیک است. بنابراین زندگی مشترک آزاد شامل کلیه‌ی روابط عاطفی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی میان زن و مرد است. نیاز به موضوع علم نمودن زندگی مشترک از آنجا ناشی می‌گردد که تحریفات، مشکلات و نوع رابطه‌ی حاکم بر آن زمینه‌ساز تمامی مسائل اجتماعی است. در حالی که عمده مسائل اجتماعی همانند جنسیت‌گرایی و بحران‌های خانواده مستقیماً از روابط زن-مرد منشا می‌گیرد لذا در مسائل اقتصادی، خشونت-میلیتاریسم، انفجار جمعیتی و بحران‌های زیست‌محیطی که بر این محور شکل گرفته، مورد توجه قرار نمی‌گیرد. در حالی که هنگام واکاوی مشکلات بنیادین اجتماعی همواره به این شیوه‌ی رابطه می‌رسیم. ضمن بررسی این موضوع در محدوده‌ی ژئولوژی بایستی زندگی مشترک مبتنی بر سلطه‌جویی را که در شرایط کنونی توسط آموزه‌های دینی، علم و فرهنگ شکل گرفته مورد تفسیر قرار دهیم. از

سوی دیگر جهت بر ساخت این الگوی زندگی، نیاز به تحلیل "مرد و مردانگی" نیز وجود دارد. این فعالیت در سال‌های ابتدای جنبش آزادی کردستان در قالب پروژهای تحول مرد و تئوری "کشتن مردانگی" از سوی عبدالله اوجالان ارائه گشت. از دیدگاه وی بدون ایجاد یک شخصیت مرد آزاد نمی‌توان بسترهای انقلاب زن را نیز فراهم نمود. در راستای پیاده نمودن زندگی مشترک آزاد در جامعه، مدل "ریاست مشترک" و نمایندگی برابر ارائه گشت که در ایجاد یک نظام دموکراتیک دارای اهمیتی راهبردی است. مکانیسم مدیریت برابر یک دستاورد تاریخی است که طی روند مبارزه‌ای همه جانبه توسعه یافته و این مدل در سال‌های اخیر و به ویژه پس از انقلاب روزآوا در تمامی نهادهای اجتماعی و سیاسی اجرایی گشته است. به طور خلاصه می‌توان گفت نقش ژنئولوژی، یافتن روش‌های چگونگی تاثیرگذار بودن زنان در حوزه‌ی سیاست، آشکار نمودن زوایای ناپیدا شدن زنان در تاریخ، فراهم آوردن زمینه‌های بازگشت دوباره‌ی زنان به عرصه‌ی اقتصاد به عنوان نخستین اکونومیست‌ها است؛ زیرا زنان بخشی از جامعه و طبیعت و آن بخش بسیار تاثیرگذار و مولد است.

### **مبانی تاریخی و نظری ژنئولوژی**

گرچه ژنئولوژی از بطن مبارزات آزادی زنان کردستان برآمده و از ارزش‌ها و اندوخته‌های فکری و مبارزاتی آن تغذیه می‌کند لذا دستاوردهای نخستین انقلاب زنان در هلال حاصلخیز و در کنار آن مبارزات زنان که صدها سال به شیوه‌های متفاوت از طریق یک سنت مقاومت و جنبش‌های آزادی‌خواه زنان در عصر مدرن و میراث فمینیسم که همچنان ادامه دارد بخشی از این بنیادهای مهم است که ژنئولوژی بر مبنای آن مطالعات خود را انجام می‌دهد.

## دستاورد‌های نخستین انقلاب زنان در هلال حاصلخیز

در دیدگاه اروپامحور تاریخ در یک سیر پیشرفت خطی مستقیم مورد تفسیر قرار گرفته و مطابق آن مقاومت و مبارزات آزادی زنان در انقلاب فرانسه و مراحل پس از آن آغاز شده است. هر چند در سال‌های اخیر در مورد فرهنگ زن-مادر و ایزدبانویی تحقیقات مهمی صورت گرفته و نتایجی هم کسب شده لذا از سال‌های ۱۹۹۰ بدین سو و با تاثیرات تفکر پست‌مدرنیستی در حوزه‌ی آکادمیک بر عدم وقوع چنین دوره‌ای تاکید شده است. هر چند این موضوع نیاز به بحث و پژوهش بیشتر دارد. مطالعات روشنگری این فرم اجتماعی با محوریت زن را به اتهام "ذات‌گرایی" بی‌اعتبار انگاشته است. هر چند در کنار ابعاد تاریخی و جامعه‌شناختی، بایستی رویکردهای اعتقادی و عرفانی که ماهیت زن را ثابت قلمداد می‌کنند، مورد نقد قرار داد. لذا رویکردهای موجود فراتر از نقد، انکار آن است. بنابراین بدون آشکارسازی ابعاد آثاری که از تمام نقاط دنیا در مورد فرهنگ زن وجود دارد نمی‌توان مباحث کاملی از هویت زنان ارائه داد. از این منظر میان تعریف صحیح از زن و تاریخ آن رابطه‌ی تنگاتنگی وجود دارد. چنانچه از دیدگاه اوجالان «مهم‌ترین ویژگی طبیعت انسان آزاد این است که می‌تواند تاریخ خود را انتخاب و بداند چگونه با آن زندگی کند.» و از دید وی بایستی تاریخ زنان را در سه دوره‌ی اصلی مورد بررسی قرار داد: ۴۰۰۰-۱۰۰۰۰ ق.م، نخستین دوره‌ای که زندگی اجتماعی با پیشاهنگی زنان شکل گرفت.

۲۰۰۰-۴۰۰۰ ق.م، مرحله انقلاب-ضدانقلاب که نظام مردسالاری در تلاش برای تسلط است.

- سومین دوره شامل سال‌های ۲۰۰۰ پیش از میلاد تاکنون دوره‌ی سلطه‌ی مردسالاری است.

مرحله‌ی نخست شامل نخستین انقلاب زنان بر مبنای فرهنگ

زن-مادر است. اقتصاد مبتنی بر دسترنج مادری، رابطه‌ی انسان-انسان و انسان-طبیعت مبتنی بر رویکرد اکولوژیکی سازگار با طبیعت، شیوه و رابطه‌ی زندگی کمونال، نظام اجتماعی بر اساس اراده‌ی جمعی و جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی بدون تسلط مردان بر زنان و کودکان و ساختار خانواده‌ای زن‌تبار برخی از ویژگی‌های این فرهنگ است. تحقیقات در ارتباط با این دوره که نخستین مراحل شکل‌گیری دانش با تلاش و هوش زنان است در عین حال تاریخ علم را نیز روشن می‌کند. یافتن این آثار و بررسی آن، حفظ دستاوردهای کسب شده‌ی زمینه‌های شکل‌گیری صحیح علم زن را فراهم می‌کند.

### جنبش آزادی زنان کردستان

جنبش آزادی‌خواهی زنان گُرد از این منظر دارای اهمیت تاریخی است که برای نخستین بار پس از تسلط تمدن مرکزی، از بطن تمدن دموکراتیک ظهور کرده است. در این مبارزات زنان و مردان در متن مبارزه از روابط و نُرم‌های برساخته شده در جامعه گذر نموده و با شیوه‌ی زندگی، روابط و شخصیت جدیدی آشنا شده‌اند. جنبش آزادی کردستان از بدو تاسیس تاکنون از یک رهنمود نیرومند آزادی زن تغذیه نموده و حضور زنان در میان صفوف مبارزه به عنوان یک نیروی تغییر است. یکی از اهداف این مبارزات از آغاز جستجوی پاسخ "چگونه باید زیست؟" است. علاوه بر این یکی از معیارهای اصلی جنبش آزادی کردستان، آزادی زنان جهت آزاد نمودن جامعه است. چرا که بیشترین تأثیرات ویرانگر نظام پدرسالاری در وضعیت زنان برجسته شده است.

سارا (ساکینه جانسنز) یکی از بنیانگذاران حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک) و جنبش آزادی زنان کرد است که با ایستار مقاومتگر خود در زندانهای مخوف شهر آمد (دیاربکر) موجب شکل‌گیری یک فرهنگ مقاومت بسیار عمیق در میان جنبش آزادی‌گشت و شیوه‌ی زندگی خود را به صورت "همواره مبارزه" تعریف نموده است. بنابراین مبارزات زنان کردستان با گام‌های این چنین بزرگ و معنامند آغاز شد. از سوی دیگر قرار گرفتن زنان و مردان خارج از روابط همسری در کوهستان‌ها و بدون اتکاء به روابط خانوادگی واقعیتهای از یک انقلاب اجتماعی است. زنان کرد در مقابل استعمارگری، اشغالگری و فرهنگ مردسالارانه مبارزه‌ای رادیکال از طریق تکوین ارتش زنان انجام می‌دهند. قریب به نیم قرن آزمون‌های مبارزات ایدئولوژیک و سازمانی در عرصه‌ی گریلایی از طریق زنان برجسته گشته است. به همین دلیل گذر از مرزهای تعیین شده در نظام پدرسالاری و نیرومند و موفق بودن زنان بی‌گمان متضمن حیات اجتماعی نیز می‌باشد.

عبدالله اوجالان مطالعات مربوط به زنان را بسیار مهم دانسته و در سیر پیشرفت این مبارزات ابتدا توانمندسازی آنان از بعد ایدئولوژیک و دوم سازماندهی مستقل زنان را مدنظر قرار داده است. در این راستا وی در میان سال‌های ۱۹۸۷ و ۱۹۹۰ به تحلیل جامعه‌شناختی وضعیت خانواده و زن در واقعیت اجتماعی کردستان پرداخت. بررسی رابطه‌ی نهاد خانواده و دولت و سیاست‌های استعمارگری در این واقعیتهای اجتماعی از اهمیت بسیاری برخوردار است که در نهایت منجر به چالش کشیدن روابط زن و مرد درون حزبی نیز گشت. در میان سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۶ با آثار چگونگی باید زیست؟ عشق‌گرد و انقلاب اجتماعی و زندگی نوین به دنبال راه‌های جایگزین بودند و این جایگزین‌ها نیاز به یک

انقلاب ذهنی در روابط دارد. به دنبال این پیشرفت‌ها مبارزات زنان با "ایدئولوژی رهایی زن" وارد مرحله‌ی جدیدی شد. تئوری‌های "ایدئولوژی رهایی زن"، "تئوری گسست"، "گسست دائمی"، "پروژه‌ی تحول مرد"، "قرارداد اجتماعی"، "خوبوون (خودبودن)" و "زندگی مشترک آزاد" از سوی عبدالله اوجالان به اهمیت بررسی علمی این تئوری‌ها جهت اجتماعی نمودن آنان تاکید می‌کند. ایدئولوژی رهایی زن شامل پنج اصل است که شامل میهن‌دوستی، اراده و تفکر آزاد، سازماندهی، مبارزه و اتیک - استتیک با رهنمود تاسیس حزب زنان و پیشگامی جهت انقلاب زنان در سده‌ی ۲۱ است. زندگی اجتماعی با محوریت زن لازم است پیش از هر چیز در مقابل سیستم موجود ایستاده و در مقابل آن ساختارهای دانش جایگزین را با تکیه بر روش‌های خود که با حقیقت اجتماعی در پیوند است، ایجاد نماید. هر یک از این موارد در واقع مراحل نیل به "خودبودن" است که در پیشتر به آن اشاره نموده بودیم.

یکی از مراحل این مبارزات در سال‌های ۱۹۹۶ پروژه‌ی "تحول مرد" و "کشتن ذهنیت مردسالاری" به عنوان یکی از معیارهای سوسیالیسم است و در واقع بیانگر رابطه‌ی میان مردانگی غالب، قدرت و سلطه‌جویی است. "تئوری گسست" به معنای جدا شدن زنان از کلیه‌ی روابط با مردان بر مبنای سلطه و کسب اراده، نیرو و سازماندهی جهت برقراری رابطه‌ای آزادی و برابر می‌باشد؛ وی در سال ۲۰۰۹ با ارائه‌ی تئوری "گسست مطلق" به تئوری گسست ابعاد وسیع‌تری دادند. در میان سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۳ سه فعالیت مهم را پیش‌روی زنان قرار داد که شامل هویداسازی ابعاد تاریخ زنان، انقلاب زنان و رهنمودهای تحقق قرارداد اجتماعی زنان است. به دنبال آن ساختاربندی پاژک (حزب آزادی زنان کردستان) بر محور پارادایم جدید با محوریت



بسط برنامه‌های حزب زنان و تعریف هویت زن آزاد است.

هر یک از مراحل پیشرفت جنبش آزادی زنان بنا به نیازهای اجتماعی بوده و هر یک از این مراحل در کنار دشواری‌ها و موانعی که بوده تجارب بسیاری کسب شده است. در کنار تمامی این پیشرفت‌هایی که حاصل شده اوجالان یک موضوع تحقیقاتی نیز پیش‌روی زنان قرار داده که شامل بررسی "زن آزاد کیست و چگونه زندگی می‌کند؟" می‌باشد. چرا که در بسترهای مبارزات زنان آزمون‌های بزرگی وجود دارد که بایستی به بیانی علمی جهت برقرار جامعه‌ای دموکراتیک بر مبنای آزادی زنان برسد.

### فمینیسم

اندوخته‌ها و ارزش‌هایی که محصول فرهنگ هزاران ساله‌ی زن-مادر است همچنان به اشکال متفاوت به مقاومت و مبارزه در برابر نظام مردانه ادامه می‌دهد و در هر دوره‌ای بنابه شرایط تاریخی و اجتماعی موجود ابعاد جدیدی کسب نموده و محدود کردن این سیر تاریخی به دوران مدرن و برخی از زنان برجسته و سازمان‌ها رویکرد صحیحی نخواهد بود. نشانه‌های این مقاومت را می‌توان در بسیاری از روایات اساطیری و مذهبی، آثار هنری و ادبی تا سمبل‌ها و بیشتر به صورت شفاهی تا نوشتاری مشاهده نمود. در فرهنگ جغرافیای خاورمیانه بیشترین فرایند انقلاب و ضدانقلاب زیسته شده است. چنانچه تاریخ بردگی زنان نیز در این فرهنگ نهفته است. زنان در سه سده‌ی اخیر از ابعاد عملی، سازمانی و نظری در برابر استعمارگری، نظام طبقاتی، فاشیسم، امپریالیسم جهانی و جنسیت‌گرایی اجتماعی در حال مبارزه بوده‌اند که این تجارب و دستاوردهای آن یکی از مبانی ژنولوژی محسوب می‌گردد. از

سوی دیگر تعریف هویت و مسئله‌ی زنان و شیوه‌های مبارزه همواره یکی از موضوعات مورد بحث در جنبش و نظریه‌ی فمینیسم طی دوره‌های متفاوت از زمان ظهور آن بوده و هدف از این مباحث چه در درون و چه بیرون از جنبش فمینیستی معطوف به محتوای چارچوب ایدئولوژیک و سیاسی است.

تعریف درست هویت زن یکی از موضوعاتی است که آکادمی ژنئولوژی در مورد آن گفتگو می‌کند و در تلاش برای تعمیق بخشیدن آن بر مبنای واقعیات اجتماعی و تاریخی است. در کنار شناخت و درک این مباحث نقد و پیشنهادات خود در رابطه با گذر از مرزهای سیستم دولتی و مدرنیته و ارائه‌ی چارچوب تئوریک و عملی آن تلاش خواهد کرد. علاوه بر این مطالعات و منابع تحقیقاتی فمینیسم در مباحث آموزشی و پژوهشی آکادمی ژنئولوژی مورد استفاده قرار می‌گیرد. نظم موجود دارای ذهنیتی مردم‌محور است که درون بحرانی فراگیر قرار دارد و در تلاش برای ضمیمه نمودن جنبش‌های زنان و به ویژه جنبش فمینیستی به خود است و این رویکرد، سیاست ویژه‌ای بوده که به جنبش‌های اجتماعی و آزادی خواه تحمیل می‌گردد. خطر هویت‌زدایی زنان و تاریخ‌زدایی مبارزات آنان همواره وجود دارد. به همین دلیل اندیشه و عملی که در تقابل با نظام دولتی و قدرت نباشد، شانس رسیدن به نتیجه‌ی مطلوب را نخواهد داشت. ایدئولوژی لیبرالیسم و سرمایه‌داری جهانی در راستای انفعال و خنثی‌سازی نیروهای مخالف نظام راه‌ها و سیاست‌های ویژه‌ای جهت کشاندن آنان به درون مرزهای خود در پیش گرفته‌اند. جنبش‌های فمینیستی و جنبش‌های آزادی زنان بیش از همه با این سیاست‌ها مواجه‌اند. در مقابل روش‌های آشکار و پنهان جنگ ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی و نظامی سیستم سرمایه و استثمار مردسالارانه ضرورت ارتقای مبارزات دموکراتیک، اکولوژیک و زنان به طور موازی بایستی همواره مدنظر داشت.

می‌توان به تفاوت‌های میان ژنئولوژی و فمینیسم از دو بُعد پرداخت. واقعیات اجتماعی، تاریخی، فلسفه و اندیشه‌ای که فمینیسم از آن تاثیر پذیرفته با ژنئولوژی که مبتنی بر آزمون و مبارزات جنبش آزادی زنان کرد است، تفاوت دارد. هر چند دارای نقاط مشترک در کسب حقوق از دست رفته‌ی زنان و آزادی آنان است لذا پیش از ظهور فمینیسم نیز مبارزات زنان همچنان وجود داشته است. بنابراین محدود کردن مبارزات زنان به جنبش فمینیستی موجب نادیده‌انگاری خاستگاه و محتوای علمی، اجتماعی و تاریخی سایر تلاش‌های نظری و عملی در رابطه با هویت و مقاومت زنانه است. در بسیاری از کشورها زنان در مبارزات انقلابی تجربیات منحصر به فرد خود را خلق کرده‌اند و مبارزات زنان به طور مثبت بر یکدیگر تاثیرگذارند.

فمینیسم یک حرکت سیاسی و یک ایدئولوژی و یا گاهی شامل تمامی این تعاریف است و بیانگر کلیه‌ی فعالیت‌های فکری، علمی و نظری در راستای آزادی زنان است. از دیگر سو شرایط ظهور فمینیسم از دوران مدرن آغاز شده و به همین دلیل مدرنیته‌ی سرمایه‌داری بر آن تاثیرگذار بوده و نیاز به موضعی رادیکال‌تر در برابر سیستم و رهایی یافتن از تاثیرات لیبرالیسم وجود دارد. بنابراین ژنئولوژی، فمینیسم گردی و یا هر گرایش دیگری نیست. این مباحث به معنای رد فمینیسم و تقابل یا برتر انگاشتن عمل و اندیشه‌ی خود نیست؛ گفته‌ی اوجالان مبنی بر اینکه "ژنئولوژی یاریگر فمینیسم خواهد بود" روشن کننده‌ی این موضوع است. ژنئولوژی خود را نقطه‌ی مقابل فمینیسم نمی‌داند و با آن مورد مقایسه قرار نمی‌دهد. بلکه با بهره گرفتن از تجارب و اندوخته‌های فکری تمامی جریان و مبارزات زنان به عنوان یک کلیت مورد آنالیز قرار داده و نه تنها زنان حوزه‌ی آکادمیک بلکه به طور مستقیم تمامی زنان را مورد خطاب قرار می‌دهد. نظریه‌ها و سیاست‌هایی که

ارائه می‌دهد در راستای تغییر زندگی اجتماعی و هدف آن شکل‌گیری مفاهیم و دانش مختص به فرهنگ و تاریخ خویش است. از سوی دیگر گردهم آوردن استدلالات مختلف سیاسی و نظری جنبش‌های زنان جهت آنالیز مدرنیته‌ی سرمایه‌داری، دولت و قدرت است تا بتوان انقلاب زنان را به پیروزی رساند. ژنئولوژی تمامی دیدگاه‌های مونیستی و ذات‌گرایانه را به دیده‌ی انتقاد می‌نگرد و با در نظر گرفتن تمامی تفاوت‌ها و ویژگی‌ها در تلاش برای تعریف مشترکی از "زن" و "علم" است.

«بی‌شک زنی که توانمندانه بیانیدشد، قادر به تصمیم‌گیری نیک، زیبا و صحیح باشد، بتواند از من گذار نموده و بدین ترتیب مرا در حیرت و انهد و مخاطبم باشد، یکی از اساسی‌ترین دغدغه‌های جستجوی فلسفی‌ام می‌باشد. اعتقاد همیشگی‌ام این بوده که رمز و رازهای جریان حیات موجود در کیهان، در کنار زن با «بهترین، زیباترین و صحیح‌ترین» وجوهش معنا خواهد یافت؛ اما به گونه‌ای متفاوت از همه‌ی مردان به اخلاقم اعتماد داشتم؛ همان اخلاقی که سهم نمودن کالای مرد و سرمایه‌ی موجود و «عروس هزار داماد» را در شیوه‌ی هستی‌ام رد می‌نماید. بنابراین فراتر از فمینیسم، اصطلاح ژنئولوژی (زن‌شناسی) می‌تواند هدف را بهتر برآورده سازد.» (جامعه‌شناسی آزادی، عبدالله اوجالان) این جملات بیانگر رابطه‌ی میان ژنئولوژی و فمینیسم است. تعریف هویت زن صرفاً به عنوان جنس مورد سرکوب قرار گرفته‌ی مرد و بدون آنالیز سیسم مردسالاری به طور کلی تعریف ناقصی از هویت زن است. در نهایت می‌توان گفت زنان در همه‌ی نقاط دنیا در برابر فرادستی مرد، سرکوب، اقتدار و ساختارهای دولتی مقاومت کردند و جهت برقراری زندگی آزاد خود را سازماندهی کرده و نقش مهمی ایفا کرده‌اند. اوجالان به لزوم ادغام تجارب نظامی، سیاسی، ایدئولوژیک و سازمانی جنبش آزادی زنان کردستان با تلاش‌های جهانی فمینیسم تاکید

می‌کند که برخی از آن‌ها را به صورت زیر می‌توان بیان کرد:

- تحلیل سیستم پدرسالاری به عنوان بنیان هزاران ساله‌ی دولت، طبقه و قدرت
- دلیل عدم تغییرات اساسی در وضعیت زنان علی‌رغم موفقیت در مبارزات اجتماعی و انقلاب‌ها ناشی از یک ایدئولوژی حاکم به نام جنسیت‌گرایی وجود دارد.
- زنانگی و مردانگی برساخته شده بر مبنای سلطه و بردگی از طریق ایدئولوژی جنسیت‌گرایی
- ضرورت نیاز زنان به سازمان، تفکر و برنامه‌های مستقل در راستای آزادی خود
- تحقیقاتی که دوران مادرتباری، فرهنگ ایزدبانویی و جوامع برابری‌طلب با محوریت زن را آشکار می‌نماید
- رمزگشایی از سیستم خانواده، سکسوالیته، خشونت و تجاوز جنسی که از طریق تفکیک میان حوزه‌ی خصوصی و حوزه‌ی عمومی عمیق‌تر گشته است.
- افشای رابطه‌ی میان سیاست‌های اعمال شده بر بدن زنان و دموگرافی
- بحث و گفتگو در مورد دموکراتیزاسیون و مشارکت زنان در سیاست
- رابطه‌ی میان زن و طبیعت، استثمار آن و پیوند میان مبارزات اکولوژیک و آزادی زنان
- پیوند میان موقعیت زنان به عنوان آخرین مستعمره‌ی سرمایه‌داری و ناپیدا شدن آن و انجام مطالعاتی که رابطه‌ی میان نظام مردسالاری و سرمایه‌داری را آشکار می‌کند.
- انجام مطالعاتی در مورد هویداسازی تاریخ زنان
- آشکار کردن رابطه‌ی میان سلطه‌ی مرد، پوزیتیویسم و نگاه مردسالارانه در علوم و انجام مطالعاتی در مقابل با تبعیض جنسیتی در علم

هر یک از این موارد و مطالعات می‌تواند در پیشبرد مبارزات زنان نقش موثری ایفا نماید. بدون روشن کردن ابعاد و زوایای فرهنگ سلطه و تبعیض نمی‌توان گام‌های بلندی جهت رهایی زنان برداشت.

## عرصه‌های زندگی

### سیاست دموکراتیک مبتنی بر آزادی زنان

ضرورت معنایابی سیاست به عنوان یکی از موضوعات اصلی علم زنان ناشی از مسائل و بحران‌های ناشی از سیاست‌های مردانه و دولت‌محور است. به همین دلیل نیاز به تعریف و توسعه‌ی عملی سیاست با محوریت زنان جهت حل این مسائل وجود دارد. بدون تردید سیاست یکی از پایه‌های اصلی جامعه‌پذیری محسوب می‌گردد لذا با آشفتگی مفاهیمی که در حال حاضر وجود دارد، سیاست از عملکرد و ماهیت اصلی خود دور شده است. سیاست روشی جهت یافتن بهترین راهکار برای فعالیت‌های اجتماعی است. با نظری بر سیر تاریخی خواهیم دید میان رویکرد سیاسی دولت و قدرت و میان سیاست دموکراتیک همواره نزاعی در جریان بوده است. «هنگامی که سیاست به صورت قوه‌ی خودمدیریت درمی‌آید، به مثابه‌ی سیاست دموکراتیک کسب هویت می‌نماید و در صورتی که سیاست به حال مدیریت قدرت‌محور درآید، می‌توان آن را به شکل انحراف از واقعیت ماهوی خویش و درافتادنش به وضعیت خودانکاری ارزیابی نمود.» (عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک) لازم است بار دیگر مفهوم سیاست را بر مبنای مفاهیم آزادی بازتعریف نمود. یکی از اندیشمندانی که به اهمیت این نیاز در نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم پی برده بود، هانا آرنست بود. از دیدگاه آرنست سیاست بایستی با هدف آزادی انجام گیرد. لذا با نظری بر

مفهوم سیاست از سویی با دیدگاه قدرت، سرمایه و دولت و از سوی دیگر دموکراسی، آزادی و جامعه روبه‌رو خواهیم شد.

اصطلاحات سیاست و پولیتیکا به صورت مترادف مورد استفاده قرار می‌گیرند. سیاست کلمه‌ای با ریشه‌ای عربی است که از نظر لغوی از «سئیس» به معنای پرورش‌دهنده و تیمارگر اسب برگرفته شده که بیانگر فرادستی و وادار کردن جامعه به اطاعت کردن است. پولیتیکا از واژه‌ی یونانی پولیس (Polis) مشتق شده که به معنای مدیریت شهر است. در اصل سیاست دولتی که بر اساس بروکراسی، ارتش و قانون است در جایگاهی قرار دارد که به درک سلطه‌ی مرتبط با پدیده‌ی قدرت می‌انجامد. رویکردهایی که قدرت و مدیریت را در یک کفه قرار می‌دهد، توضیح موضوع را دشوارتر می‌کند. با این حال قدرت به معنای تسلط بیشتر و مدیریت به معنای روشی جهت استمرار جامعه است. از سوی دیگر تعاریفی که از سیاست ارائه می‌شود شامل حوزه‌ای است که مختص برخی افراد یا گروه‌ها بوده که بایستی از ورود به آن اجتناب کرد و با هدف دوری جستن طبقات، ملت‌ها و به خصوص زنان از آن تعریف می‌گردد. لذا در تمدن دموکراتیک سیاست در ارتباط با امر اجتماعی بوده و ساختاری است که تا پیش از تمدن متعلق به جامعه و مبنایی جهت رهیافت مسائل اجتماعی بوده و کاراکتری خشونت‌آمیز و جبری نداشته و به عنوان خرد مشترکی که بافت اجتماعی را انسجام می‌بخشد، نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. از این نظر نوع ارزیابی ما با مفهوم آزادی نیز اهمیت می‌یابد. آزادی مفهومی با تعاریف بسیار است که همواره یکی از موضوعات بحث و جستجوی فلاسفه، جنبش‌های مردمی، مبارزات زنان و باور و فرهنگ‌های مختلف بوده است. از دیدگاه عبدالله اوجالان "هدف کیهان، آزادی است" و بر پیوند میان آزادی و اجتماعی گشتن تاکید می‌کند.

برجسته‌ترین شکل سیاست، سیاست دموکراتیک است و می‌توان آن را به عنوان هنر واقعی آزادی نیز تعریف نمود. سیاست دموکراتیک دارای خصلتی پویاست که در تلاش برای یافتن راه‌های چاره‌یابی مسائل در خارج از سیستم موجود است. سیاست دموکراتیک برخلاف قدرت که مبتنی بر انحصار است، بیانگر مکانیسم صحیح تصمیم‌گیری در راستای منافع مشترک حیاتی است که بدون مطالعات آموزشی و پیشاهنگی امکان‌پذیر نخواهد بود. سیاست دموکراتیک با نیرومند شدن سوژه‌های دموکراتیک یعنی پیشگامان آن، کارکرد خواهد یافت. در سیاست دموکراتیک به تفاوتهای فرهنگی احترام گذاشته می‌شود و به جای حقوق، اخلاق مدنظر قرار گرفته می‌شود که مناسب‌ترین شیوه‌های تصمیم‌گیری بوده و به جای مهندسی اجتماعی، مبنا قرار دادن ارزش‌های اخلاقی و سیاسی جامعه، یک اصل است. اگر سیاست را به عنوان حوزه‌ای که هر کس در آن دارای حق سخن بوده و به عبارتی عرصه‌ی تجلی اراده تعریف نماییم در سیاست دولتی و آلوده به قدرت سیمایی مردانه داشته و حوزه‌ای تک‌صدایی است.

مسئله‌ی زنان از نظر تاریخی و اجتماعی بسیار ریشه‌دار و دشوار و به عبارت صحیح‌تری مادر مسائل اجتماعی و فراتر از آن مسئله‌ای اقتصادی، فلسفی، علمی و سیاسی است. بدون تردید رهایی آن مستلزم خط مبارزه‌ای نیرومند و ابزار و روش‌های متفاوت است. جستجوی راه‌حل برای حل مسئله‌ی زنان نیاز به عزمی تزلزل‌ناپذیر، اراده‌ای شکست‌ناپذیر و سطح بالایی از فداکاری و ایمان به آزادی را می‌طلبد. حقیقت زن یک هویت سیاسی است که همواره در تاریخ استمرار خود را حفظ کرده است. چنین آگاهی‌ای تعیین‌کننده‌ی میزان آزادی و ادعای ما در کسب آزادی خواهد بود. جامعه و فرد ایجاد شده در نظام سرمایه‌داری به دور از سیاسی بودن است و هر فرد، جامعه،



شهر و ملتی که خصلت سیاسی خود را از دست دهد بدین معناست که اقتدار دولت را پذیرفته است. اگر آزادی زنان معیار آزادی جامعه است نبود زنان در عرصه‌ی سیاسی مسئله‌ای جدی است. از سوی دیگر تفکیک حوزه‌ی خصوصی و عمومی شرایط را برای زنان دشوارتر کرده است. در حالی که حوزه‌ی عمومی از همه‌ی جنبه‌ها به روی کنترل دولت باز است و این کنترل توسط سیستم حقوقی تقویت می‌شود، حوزه‌ی خصوصی به قلمرویی جهت حکمرانی مردان تبدیل شده است. به طور خلاصه از دست دادن سیاست زن با محبوس شدن او در حوزه‌ی خصوصی (خانه) آغاز می‌شود. بنابراین تمام فضاهای باقیمانده به قلمرو مردان تبدیل شده است. اگرچه داستان حبس زن در خانه به زیگورات‌های سومری بازمی‌گردد، اما ارسطو بود که نخستین بار میان حوزه‌ی خصوصی و عمومی تمایز قائل شد. از دیدگاه ارسطو "خانه حوزه‌ای جهت بقاء است." در این قلمروی ویژه زنان، کودکان و بردگان جای دارند. از این تعریف آشکار می‌گردد که حوزه‌ی عمومی متعلق به مردان است و بنابراین سیاست هم فعالیتی مردانه محسوب می‌گردد.

جغرافیایی که بیش از همه زنان در آن از سیاست دور گشته‌اند، خاورمیانه است. در این جغرافیا به دلیل اتورپته‌ی دینی و اقتدار سیاسی؛ صدا، سخن و سیمای زنان دچار بیشترین ضربات گشته و عملاً به سکوت محکوم شده‌اند. زنان عربستان، ایران، الجزایر و مصر با مقاومتی تاریخی در برابر این سیاست مبارزه کرده‌اند. می‌توان گفت جنبش آزادی زنان کردستان، بزرگ‌ترین جنبش سیاسی زنان در خاورمیانه است که دارای ساختاری مستقل و ویژه است. با استفاده از حق سخن و تصمیم‌گیری و اراده‌مندی بسترهای مشارکت برابر را فراهم می‌کند. بنابراین یکی از عرصه‌های مطالعاتی ژنئولوژی سیاست است و قوی‌ترین مرجع برای آن جامعه‌ی طبیعی است. هر چند

با ظهور فرهنگ مردسالاری مدیریت برابری خواهانه‌ی زنان با رویکرد مردانه و استبدادی مبتنی بر ظلم و جبر جایگزین شد. این رویکرد منجر به انزوای زنان و از خودبیگانگی آنان شد.

به همین منظور ژنئولوژی ضمن پرداختن به معضل سیاسی زنان به تعیین‌کنندگی پیشینه‌ی تاریخی و اجتماعی آن نیز توجه می‌نماید. در نتیجه ژنئولوژی سیاست را به عنوان عرصه‌ی آزادی تعریف می‌کند؛ زیرا زندگی سیاسی بدون آزادی معنایی ندارد و حوزه‌ای است که زنان می‌توانند موجودیت خود، جامعه و تاریخ را مورد تفسیر قرار داده و به حل مسائل بپردازند. زنان بایستی دارای مکانیسم و استدالات نیرومند ایدئولوژیک که مانع از دور ساختن زنان از سیاست گردد، باشد. شرط بازآفرینی فقدان آگاهی‌ای که پدرسالاری و سنت‌گرایی ایجاد کرده، مبارزه‌ای ایدئولوژیک است. مبارزه‌ای سیاسی تنها حضور در مکانیسم‌های مدیریتی نیست و در عین حال شامل پروسه‌های آگاه‌سازی نیز می‌باشد و هدف آن تحقق فرهنگ خودمدیریتی زنان است. از سوی دیگر بایستی شکل و کیفیت سیاست‌ورزی زنان دارای ابعاد اخلاقی باشد و هر فردی با هر هویت، فرهنگ و باورداشتی بتواند حضوری برابر در آن داشته باشد و به طور خلاصه سیاست زنان، درهای آزادی را به سوی جامعه خواهد گشود و تعریف زنان به عنوان جوهره‌ی جامعه‌شناسی و جامعه‌آنان را از حالت ابژگی خارج ساخته و آن را در موقعیت سوژهای آزاد قرار می‌دهد که نشان‌دهنده‌ی نقش تعیین‌کننده‌ی زنان در سیاست است.

## دموگرافی

دموگرافی (Demography) و یا جمعیت‌شناسی از واژه‌های یونانی Demos (مردم) و graphein (معنای نوشتن و شرح دادن تشکیل یافته است. واژه‌ی دموگرافی نخستین بار توسط نویسنده‌ی فرانسوی به نام آشیل گیارد در سال ۱۸۵۵ مورد استفاده قرار گرفت. چهار مبحث اساسی که جمعیت‌شناسان به بررسی آن می‌پردازند شامل تولد، مرگ، ازدواج و مهاجرت است. تاریخ جمعیت‌شناسی که امروزه یکی از شاخه‌های مهم علوم اجتماعی محسوب می‌گردد، به سده‌ی هفدهم بازمی‌گردد. مدت‌ها پیش از آن در سال ۱۶۶۲ جان گرانت انگلیسی که به عنوان پدر جمعیت‌شناسی خوانده می‌شود، نخستین تجزیه و تحلیل جمعیت‌شناختی را با استفاده از جداول مرگ‌ومیر در کتاب «ملاحظات طبیعی و سیاسی» انجام داد. این موضوع در قرن نوزدهم با تحقیقات گسترده در مورد نرخ تولد و مرگ در اروپا به صورت علمی شروع شد.

«فرزندآوری و افزایش جمعیت در پیوند با نظام خاندانی و فرهنگ پدرسالاری است. معضل جمعیت ارتباط تنگاتنگی با جنسیت‌گرایی، خانواده و زن دارد. جمعیت افزون‌تر به معنای سرمایه‌ی بیشتر است. «زن خانه‌دار» کارخانه‌ی جمعیت‌سازی است. می‌توان آن را کارخانه‌ی تولید بارزترین کالاهای مورد نیاز نظام یعنی «فرزندان» نیز بنامیم. جمعیت روبه‌تزايد بیشتر از همه برای زنان زیانبار است.» (عبدالله اوجالان، جامعه‌شناسی آزادی) مسئله‌ی جمعیت بیش از همه در یونان باستان در مورد چگونگی مدیریت شهر و مناسب‌ترین نسبت جمعیتی برای یک دولت-شهر مورد بحث قرار می‌گیرد. در قرون وسطی ارزش‌های دینی و به ویژه الهیات مسیحی در این باره تعیین‌کننده بود. در سده‌ی ۱۶ و همراه با انقلاب صنعتی افزایش جمعیت با ثروت رابطه‌ای مستقیم داشت و مطابق دیدگاه‌های حاکم در این زمان یک

کشور با افزایش جمعیت می‌تواند به ثروت و تولید بیشتر دست یابد. در سده‌ی ۱۹ دیدگاه اقتصادی به جمعیت غالب بود. در سده‌ی بیستم به ویژه در کشورهای فقیر اهمیت بیشتری به دموگرافی داده شد. در دیدگاه مرکانتالیستی که بر دولت و ناسیونالیسم تاکید دارد از سیاست‌های افزایش جمعیت حمایت می‌کند. توازنی که میان افزایش جمعیت و افزایش ثروت ایجاد شده بود در سده‌ی ۱۸ دچار تزلزل شد و رشد سریع جمعیت موجب نگرانی در مورد نحوه‌ی مدیریت جمعیت گشت. بعدها جمعیت‌شناسان مدلی به نام نظریه‌ی گذار جمعیتی برای توصیف چگونگی تغییر جمعیت کشورها ارائه دادند. بر اساس این نظریه در مرحله‌ی مدرنیزه شدن رشد جمعیت ابتدا افزایش، سپس کند و در نهایت کم می‌شود و ادعا می‌گردد چنین توسعه‌ای برای هر جامعه‌ای اجتناب‌ناپذیر است. این نظریه به دلیل تک‌تپ‌سازی و نادیده گرفتن مهاجرت و موقعیت‌های مختلف مورد انتقاد قرار گرفته است.

تولد، مرگ و مهاجرت که مهم‌ترین الگوهای تحرک جمعیتی هستند از عوامل مهمی برای دولت-ملت نیز محسوب می‌گردند. سیاست‌های تدوین شده در این زمینه سنگ‌بنای بقای آن را تشکیل می‌دهند. مدرنیته‌ی سرمایه‌داری که زندگی اجتماعی را ویران کرده از طریق دولت، سرمایه‌داری و صنعت‌گرایی که توسعه داده جهان را غیرقابل سکونت کرده است. سیاست‌های دولت در راستای افزایش جمعیت در کنار سرمایه‌داری منجر به بیکاری و فقر شدید گشته است؛ بنابراین مظاهر مختلف تبعیض جنسیتی از نظر ساختاری به هم مرتبط هستند. مسائل دموگرافیک هم اکنون بسیاری از حوزه‌های زندگی را تهدید می‌کند. بحران‌های اقتصادی و اکولوژیکی پیوند بسیار نیرومندی با انفجار جمعیتی دارد. علاوه بر این لازم است سیاست‌های بدن که از سوی جنسیت‌گرایی علم بر روی سکسوالیته‌ی زن و استفاده‌ی ابزاری از

آن اعمال می‌گردد را در محدوده‌ی جمعیت‌شناسی مورد ارزیابی قرار داد و ایدئولوژی جنسیت‌گرایی بر هویت زن و تاثیرات بر جامعه را زدود و از طریق ژنتولوژی آن را به صورت علمی بیان نمود.

مسائل جمعیتی با نهاد خانواده و نوع برخورد با زن پیوند مستقیمی دارد. فرزند بیشتر در خانواده برای مرد به منزله‌ی قدرت و برای زنان استهلاک بیشتر روح و جسم است؛ زیرا سیاست‌های افزایش و یا کاهش جمعیت به طور مستقیم بر روی بدن زن و نیروی باروری آن صورت می‌گیرد که یکی از مصادیق زن‌گُشی محسوب می‌گردد. به دنیا آوردن فرزندان بسیار با هدف تحکیم قدرت و استثمار زنان را از لحاظ روحی، جسمی و روانی تحت تاثیر قرار می‌دهد و زن را به عنوان ابرژ و کالای نظام مردسالار قلمداد می‌کند. «دموگرافی به عنوان یک شاخه‌ی فرعی جنسیت‌گرایی اجتماعی همگام با عصر مدرنیته با به کار بستن آمار جهت ارتش مسلح، ارتش بیکاران و جامعه‌ی استاندارد ملت، معیارهای ایده‌آل زایمان زنان را تعیین می‌کند. ایدئولوژی و اقدامات جنسیت‌گرایانه‌ی کاپیتالیسم و دولت-ملت و از جمله خانواده‌گرایی مدرن، شاید هم بزرگ‌ترین سرچشمه‌ی مسائل و مشکلات برای جامعه و محیط‌زیست می‌باشد.» (عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دمکراتیک) بنابراین لازم است در این مورد زنان دارای حق سخن و تصمیم‌گیری و اراده باشند. مبارزات فمینیسم در این باره مهم و تاثیرگذار است لذا لازم است رهیافتی جامع و کلیت‌مند در این موضوع ارائه نمود.

یکی از مناطقی که مسئله‌ی جمعیتی به طور عمیق در آن زیسته می‌شود، خاورمیانه است و تاثیر محدودیت، ممنوعیت و تابوهای که بر زنان تحمیل می‌گردد، بیشتر احساس می‌گردد. در یک سیستم مردسالار از یک سو قوانین دولتی و از دیگر سو احکام و قواعد دینی زنان را در چنبره قرار می‌دهد. در بسیاری از مناطق خاورمیانه با توجه به اهمیتی که به

فرزندآوری بیشتر داده می‌شود و در کنار آن سنجش دارایی یک خانواده به تعداد فرزندان پسر و فرهنگ چندهمسری به تقویت ساختارهای سنتی جامعه کمک می‌کند. نهاد خانواده و ازدواج در این جغرافیا تحت تاثیر الگوی هیرارشی تاریخ تمدن توسعه یافته و این الگو راه بر زن‌گُشی گشوده است. زنان از سویی به فرزندآوری تشویق می‌شوند و از سوی دیگر روزانه توسط مردان اعم از همسر، برادر، پدر و سایر اقوام مرد خود به قتل می‌رسند. مرگ و قتل زنان به امری عادی تبدیل شده است. این مسئله‌ی جدی یکی از موضوعاتی است که ژنئولوژی در دستور کار خود قرار و سیاستی برای حل آن ارائه می‌دهد. در دورانی که انفجار جمعیت به معضلی عمیق تبدیل گشته و نهاد خانواده به ابزاری برای استثمار و جبر و لانه‌ی مرگ زنان تبدیل شده، تنها در شرایط دمکراتیزه نمودن جامعه و خانواده می‌تواند متحول گردد.

در پایان می‌توان گفت در طول تاریخ تمدن و مدرنیته سیاست‌های جمعیتی ویرانی‌های بزرگی به بار آورده است. نظام پدرسالاری که به روشی غریزی به تداوم نسل می‌پردازد با تکیه بر جنسیت‌گرایی علم به روند افزایش جمعیت شدت می‌بخشد. این، وضعیتی عقب‌مانده برای جامعه‌ی انسانی است که تنها از طریق غریزه‌ی جنسی به موجودیت خود ادامه می‌دهد. برای حل مسائل جمعیتی که به مرحله‌ای پیچیده و مخرب رسیده لازم است در حوزه‌ی علم زنان و در محدوده‌ی باروری آنان سکسوالیته را مورد تحلیل قرار داد. بدین منظور از طریق ژنئولوژی می‌توان شرایط یک زندگی آزاد، احترام و به رسمیت شناختن انتخاب و تصمیم‌گیری زنان، جامعه‌ای اخلاقی و سیاسی بنا نمود.

## اکولوژی

در شکل‌گیری جهان هستی و ماهیت آن بردگی و سلطه وجود ندارد. هر موجود زنده‌ای در طبیعت دارای نیرویی مختص به خود برای تداوم زندگی است و هماهنگی و توازنی که در طبیعت وجود دارد در واقع بیانگر توازن اکولوژیکی می‌باشد. جامعه به عنوان طبیعت دوم بخشی از این طبیعت است. سیاره‌ای که در حالت طبیعی خود دارای زیبایی‌های بسیار و تنوعات اکولوژیک بوده هم اکنون بی‌رحمانه تخریب و ویران شده و ضربه‌های مهلکی که بر این زیست‌گروه وارد شده همانند زخمی عمیق است که بهبود آن تقریباً به حالت غیرممکن رسیده است. در سده‌ی اخیر با فراگیر شدن بحران‌های اکولوژیکی مواجهیم و به عبارتی در این باره، آینده‌ی ما پیش می‌رود؛ اما توازن اکولوژیکی چگونه برهم خورده است؟ فرسایش خاک، بیابان‌زایی، آلودگی هوا، گرم شدن کره‌ی زمین، خشک شدن منابع آبی و ده‌ها بحران دیگر محصول کدام ذهنیت است؟ تعاریف زندگی، جامعه و روابط زن-مرد در نظام مدرنیته‌ی سرمایه‌داری که در آن ذهنیت مردسالاری مسلط است و علم با قدرت و قدرت با علم یکی گشته بر محور روابط سرمایه و قدرت تعریف می‌گردد. درک پوزیتیویستی و ذهنیت مردانگی فرادست که توانایی تعریف صحیح از زندگی را ندارد و ارزش‌های اخلاقی و سیاسی جامعه را به سود سرمایه می‌سپارد و طبیعت، جامعه و زن را به عنوان ابزارهایی که باید تحت سلطه قرار بگیرند سرمنشا بحران‌های اکولوژیکی است. از سوی دیگر ذهنیت مبتنی بر بازار در نظام سرمایه‌داری که از سده‌ی شانزدهم بدین سو همانند سرطان رشد کرده و در تمام جنبه‌های زندگی نفوذ کرده بر عمق این بحران‌ها افزوده و تولید و مصرف بی‌رویه برای ایجاد سود برای سهام‌داران بیش از دنیایی است که می‌خواهند برای نسل‌های آینده بر جای گذارند؛ بنابراین سرمایه‌داری ایدئولوژی

تخریب طبیعت و دولت، ابزار تحقق این ایدئولوژی است.

«سلطه بر طبیعت نشأت گرفته از سلطه‌ی انسان بر انسان و مرد بر زن است. تسلط ذهنیت مردانه بر طبیعت و دیدگاه ابژه‌گونه به طبیعت همچنان بر مسائل اجتماعی و اکولوژیکی افزوده است. دوران مدرنیته‌ی سرمایه‌داری دوران اوج بهره‌کشی از طبیعت با استفاده از تکنولوژی و علم جهت سود بیشتر است. بحران‌های اکولوژیکی و استثمار آن صرفاً رویکردی اقتصادی نیست فراتر از آن، رویکردی ایدئولوژیکی بر مبنای به خدمت گرفتن آن در راستای منافع خود است. رشد درهم‌تنیده و همزمان «قدرت-دولت» و «انباشت سرمایه»، حجم و وزنه‌هایی نیستند که هیچ جامعه و توان زیست‌محیطی‌ای قادر به تحمل آن‌ها باشد. درهم‌تنیدگی بحران‌های زیست‌محیطی و اجتماعی و استمرار یابی آن‌ها نیز با رشد انحصارگرایانه در هر دو حوزه در ارتباط می‌باشد. به مثابه دو نظام بحرانی، همدیگر را تغذیه می‌نمایند.» (عبدالله اوجالان، جامعه‌شناسی آزادی). بحران نظام مدرنیته‌ی سرمایه‌داری که با جهانی شدن سرمایه وارد مرحله‌ی جدیدی گشته، دوران جامعه‌کشی و زن‌کشی است. با این تفاسیر بحران‌های اکولوژیکی در اصل بحران‌های اجتماعی بوده و بدون رفع هیرارشی و سلطه نمی‌توان از این بحران‌ها گذر نمود. ذهنیت بر اساس سلطه و استثمار در تلاش برای تضعیف مکانیسم‌های دفاعی طبیعت است.

می‌توان اکولوژی را به عنوان دانش زندگی انسان با طبیعت و یکی از ارکان آن نیز تعریف نمود. آگاهی اکولوژیک به عنوان یک آگاهی ایدئولوژیک بنیادین دارای این قابلیت است که مسائل اجتماعی را چاره‌یابی نموده و جهشی انقلابی ایجاد نماید و همانند پلی میان مرزهای فلسفه و اخلاق است. جامعه‌ای فاقد آگاهی اکولوژیک توانایی گریز از انحطاط و فروپاشی را ندارد؛ سیاست‌رهبایی‌بخش از بحران‌های معاصر تنها زمانی می‌تواند چاره‌ساز باشد که اکولوژیک باشد. همانند مسئله‌ی



زن، در بن-مایه‌ی مسائل اکولوژیک نیز شاهد رویکرد مردسالار-دولت‌گرایانه هستیم. مبارزات واقعی برای دموکراسی و سوسیالیسم هنگامی که آزادی زنان و چاره‌اندیشی بحران‌های اکولوژیکی از اهداف اصلی آن باشد به یکپارچگی دست خواهد یافت. ساختار اجتماعی دموکراتیک-اکولوژیک مبتنی بر آزادی زنان یعنی طبیعت سوم تنها در صورت برقراری توازن میان طبیعت اول و طبیعت دوم امکان‌پذیر است و این ساختار صرفاً از طریق فعالیت‌های اکولوژیکی میسر نخواهد شد بلکه از طریق تغییرات اجتماعی رادیکال محقق خواهد شد.

ویرانی‌هایی که نظام سرمایه و دولت بر پایه‌ی تسلط بر طبیعت و جامعه بر جای گذاشته، اکولوژی به عنوان علمی جدید که روابط میان جامعه و طبیعت را بررسی می‌کند و با همه‌ی علوم درهم‌تنیده است، وظیفه‌ی گذر از تضاد ایجاد شده میان جامعه و طبیعت را بر عهده دارد. گذر از دیدگاه کالایی به تاریخ، فرهنگ، طبیعت و جامعه و برقراری پیوند میان جامعه و طبیعت بر اساس معیارهای اخلاقی باعث یک پیوند سمبیوتیک میان اکولوژی و ژنتولوژی گشته است. ژنتولوژی با ارائه‌ی رهنمودهای علمی به عنوان یک فرمول جهت مشارکت فعال در مبارزات اکولوژیک و همین‌طور زنان نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا خواهد کرد. این فرمول موجب تقویت مبارزات در برابر نظام سرمایه است که روزانه به شکلی نظامند و موزیانه همچنان در حال تخریب اکوسیستم است.

## اکونومی

اکونومی بستر اصلی فعالیت‌های انسان شامل تولیدمثل، محافظت و تغذیه است و می‌توان گفت قدمتی به اندازه‌ی فرایند اجتماعی شدن انسان است. زندگی اجتماعی بدون اکونومی غیرقابل تصور است زیرا فرایندی در پیوند با فعالیت‌های مرتبط با زندگی و جامعه است به همین دلیل یکی از دموکراتیک‌ترین حوزه‌های فعالیت جامعه نیز محسوب می‌گردد و ماهیت روابط اجتماعی در فرایندهای اکونومی انعکاس می‌یابد. لذا با نگاهی به شرایط امروزی اکونومی خواهیم دید در موقعیتی در تضاد با ماهیت اصلی خود که همانا برآورده نمودن نیازهای اصلی گذران زندگی است، قرار دارد. به خصوص در دویست سال اخیر و با ظهور نظام سرمایه‌داری معضلات اقتصادی تشدید گشته؛ این تصور نادرست مبنی بر اینکه نظام سرمایه‌داری توسعه‌یافته‌ترین نظام اقتصادی است راه بر بحران‌های بسیاری گشوده است. لذا نظام سرمایه‌داری نه تنها بهترین شیوه‌ی تولید و یا نظام اقتصادی نیست بلکه از طریق اعمال زور و چپاول به سیستم اقتصاد واقعی ضرر می‌رساند.

نظام سرمایه‌داری انباشت سود و سرمایه و سیاست کسب پول از طریق پول و سفته‌بازی را تحت نام اکونومی به جامعه ارائه می‌دهد و از طریق خشونت، زور، جنگ، چپاول و غارت اقتصاد را از صاحبان اصلی آن (زنان، بزرگران، دامداران، صنعت‌کاران و تاجران کوچک) ربوده است. از سوی دیگر تعریف اقتصاد نیز متأثر از نگرش پوزیتیویستی از انسان و طبیعت تحریف گشته است. در حالی که با نظری بر سیر تاریخی اقتصاد و ریشه‌ی مفهوم آن شاهد وضعیت متفاوتی خواهیم شد. مفهوم اکونومی از دو کلمه‌ی (oiko) به معنای خانه و (nomos) به معنای قانون تشکیل یافته که در واقع بیانگر قانون و مدیریت خانه

است؛ بنابراین در ریشه‌ی مفهومی اکونومی و برداشتی که هم اکنون از دانش اکونومی وجود دارد، شکاف بزرگی وجود دارد.

«مسئله‌ی اقتصادی اساساً با طرد زن از اقتصاد آغاز می‌گردد. نقش آفرینی زن در مرکز اقتصاد، موردی قابل درک می‌باشد؛ زیرا بچه به دنیا می‌آورد و به تغذیه و نگهداری‌اش می‌پردازد. با این وجود اگر زن از اقتصاد سردرنی‌آورد، پس چه کسی سردمی‌آورد؟! به دلیل اینکه عموماً زن در تاریخ تمدن و خاصه در مدرنیته‌ی کاپیتالیستی طرد گردید، اقتصادی که گنده‌مردها بیشتر از هر چیزی آن را به بازی گرفتند، به کلافی از معضلات تبدیل گردید.» (عبدالله اوجالان، مانیفست تمدن دموکراتیک) زنان به عنوان نخستین و آخرین مستعمره در نظام اقتصادی سرمایه متحمل مهلک‌ترین ضربات شده‌اند. در این نظام گفتمان دسترسی زنان به فرصت‌های اقتصادی و استثمار نیروی کار آن با سوءاستفاده از سیاست‌های نئولیبرالی صورت گرفته است. همانطور که در ابتدا نیز به آن اشاره نمودیم طرد زنان از اقتصاد موجب طرد از ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی نیز می‌گردد که تحت لوای شعار سود حداکثری صورت می‌گیرد.

فرهنگ هیپراشیک و نهاد خانواده‌ی مردسالار نخستین گام به سوی غصب نیروی کار زنان و بهره‌کشی از بدن آنان است. علاوه بر این نادیده‌انگاری کار زنان و جایگاه آنان در اقتصاد نیز به لحاظ تاریخی دستخوش تحولات خاصی شده و همانند سایر علوم در حوزه‌ی اقتصاد هم رویکردی مردانه حاکم است. به همین دلیل نیاز به بررسی و بازتعریف اکونومی به عنوان عرصه‌ی اصلی فعالیت زنان از منظر ژنئولوژی وجود دارد.

سرمنا بخران‌های اقتصادی نیز همچون مسائل اکولوژیکی و اجتماعی روابط هیپراشی، استبدادی و ناعادلانه‌ای است که همراه با توسعه‌ی سیستم سرمایه‌داری ابعاد پیچیده‌ای به خود گرفته است. غارت، غصب، رقابت مخرب و حرص از

ویژگی‌های اصلی اقتصاد بازاری است. زندگی اقتصادی به دلیل این سیاست‌ها از ارزش‌های بنیادین همچون اجتماعی گشتن، اخلاق، معنویت، همبستگی و کمونالیت تهی گشته است. به همین دلیل برای گذر از محرومیت زنان از اقتصاد که یکی از مصادیق زن‌گُشی محسوب می‌گردد نیاز به ارائه راهکارهایی مبتنی بر اقتصاد اشتراکی وجود دارد. از دیدگاه نظری هم بایستی مفاهیم کار، ارزش و تولید با دیدی زنانه متحول گردد و گذر از سیستم اقتصادی مبتنی بر سود و بازگرداندن عناصر و صاحبان واقعی اقتصاد که بدان اشاره نمودیم به عرصه‌ی اقتصاد است.

بدون تردید خصلت و عملکرد فعالیت‌های اقتصادی بر کاراکتر روابط اجتماعی تاثیرگذار است. به همین دلیل نوع مدل اقتصادی در یک پارادایم اجتماعی آزادی خواهانه مهم است. چرا که هر مدل اقتصادی بر یک ساختار ایدئولوژیک مبتنی است و در یک سیستم اجتماعی شکل می‌گیرد. سیستم اقتصادی کمونال دموکراتیک خود را با پارادایم دمکراتیک-اکولوژیک مبتنی بر آزادی زن تعریف و سازماندهی و عملی می‌کند. از سوی دیگر لازم است جهت سازماندهی این مدل اقتصادی آن را از انحصار و کنترل مردان خارج نمود. حذف این انحصار مردسالارانه بر روی منابع زندگی زمان و مبارزه‌ای نیرومند می‌طلبد. به همین دلیل اقتصاد که عرصه‌ی پیشاهنگی زنان در طول تاریخ جهت حفظ جامعه بوده بار دیگر نیازمند بازیافتن اقتصاد جمعی و حضور دوباره‌ی زنان و روحیه‌ی کلکتیو و عدالت‌پرور آنان است. سازگاری و نزدیک بودن زنان با طبیعت بستر لازم جهت مسئولیت‌پذیری در قبال محیط زیست را نیز فراهم کرد.

## استتیک (زیبایی‌شناسی) و اتیک (اخلاق‌مداری)

برای برساخت جامعه‌ای اخلاقی و سیاسی اتیک و استتیک عناصری تعیین‌کننده محسوب می‌گردند و زنان به عنوان عنصر اساسی جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی نقش مهمی در آزادی، برابری و دموکراسی بر مبنای ارزش‌های اخلاقی و زیبایی‌شناسی ایفا می‌کنند. بر همین مبنای علم اخلاق و زیبایی‌شناسی جزء جدایی‌ناپذیر علم زنان و زندگی مشترک آزاد محسوب می‌گردد؛ زیرا پیوند نیرومند زن با زندگی با توانایی و قابلیت آنان در زیباسازی و سازماندهی زندگی پیرامون ارزش‌های کلکتیو هزاران ساله نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. مفاهیم اخلاق و زیبایی‌شناسی در فرایند جامعه‌پذیری همواره به صورت درهم‌تنیده بوده که بستر زندگی کمونال را فراهم نموده است. اتیک که یکی از سه حوزه‌ی فلسفه است را می‌توان به عنوان انباشت ارزش‌های جوامع در طول تاریخ نیز تعریف نمود. اخلاق، یک ویژگی خاص انسان است که در همه‌ی عرصه‌های زندگی و علوم اجتماعی انعکاس می‌یابد. یکی از دلایل اصلی بحران‌های اجتماعی سده‌ی کنونی نبود معیارهای اخلاقی در علم است و بیشترین گسست میان اخلاق و زیبایی‌شناسی را می‌توان در عصر سرمایه‌مشاهده نمود. به همین دلیل ناتوانی در اندیشیدن به پیشرفت علم بدون ارزش‌های اجتماعی، اخلاق و وجدان یکی از بیماری‌های عصر حاضر است. بدین منظور دور شدن فرد و جامعه از اصول اخلاقی و زیبایی‌شناختی موجب «ازخودبیگانگی» می‌شود.

مفهوم استتیک از ریشه‌ی کلمه‌ی یونانی *aisthesis* به معنای ادراک حواس گرفته شده است. با این حال درک اخلاقی و زیبایی‌شناختی هر ملتی در ساختار زبان آن انعکاس می‌یابد. استتیک به‌عنوان یک مفهوم نخستین بار توسط الکساندر بومگارتن در سال ۱۹۷۵ مورد استفاده قرار گرفت که به

معنای درک زیبایی است. هدف از بومگارتن توسعه‌ی هنر کامل در زیبایی بود. در کل استیک (زیبایی‌شناختی) اندیشیدن به زیبایی، درک و بسط اصول زیبایی است. از دیدگاه عمومی زیبایی‌شناختی شاخه‌ای از فلسفه است که به زیبایی و هنر می‌پردازد. با این تعاریف زیبایی‌شناختی فراتر از فلسفه است چرا که بر روی همه‌ی عرصه‌های زندگی تأثیرگذار است و زمینه‌های فلسفی زندگی صحیح، نیک و زیبا را فراهم می‌آورد. هر جامعه‌ای بر مبنای فرهنگ، باورداشت‌ها و ارزش‌های اخلاقی خود دارای درک متفاوتی از زیبایی‌شناختی است همان‌گونه که هر جریان فلسفی بسته به گرایش خود درک زیبایی‌شناختی متفاوتی دارد. تداوم حیات بدون احساس و اندیشه‌ای زیبایی‌شناختی امکان‌پذیر نیست. اهمیت زیبایی‌شناختی در جوامع را می‌توان از آثار هنری که تجسمی از احساس و اندیشه‌های زیبایی‌شناختی جوامع کهن است، مشاهده نمود.

در دوران مدرنیته‌ی سرمایه‌داری که موجب تحریف و آشفتگی در هر مفهوم اجتماعی شده در نوع برداشت از زیبایی‌شناختی نیز موجب نگرشی عاری از دنیای معنوی عواطف انسانی شده و نوع گرایش آن پوزیتیویستی و درک زیبایی‌شناختی آن مبتنی بر ماتریالیسم است. این دیدگاه زیبایی‌شناختی به بدن تقلیل یافته که بیش از همه بر روی بدن زنان و نگاه ابزاری به آن است. نگرش زیبایی‌شناختی که از ارزش‌های آزادی و اخلاقی تهی گشته در محدوده‌ی زندگی مادی محصور شده است. برای رهایی از این نگرش که با خود خشونت، ویرانی و فرسودگی اجتماعی به بار آورده نیاز به اخلاق اجتماعی و زیبایی‌شناختی به معنای واقعی مفهوم خود وجود دارد. به همین دلیل اتیک و استتیک یکی از عرصه‌های اصلی ژنولوژی محسوب می‌گردد؛ زیرا اخلاق و زیبایی‌شناسی در مرحله‌ی نخست به زنان و جامعه مربوط می‌شود. اخلاق و زیبایی‌شناسی پیوند تنگاتنگی با یکدیگر دارند

و مکمل یکدیگرند چنانچه زیبایی بدون اخلاق و اخلاقی خالی از معیارهای زیبایی معنایی نخواهد داشت. دیدگاه پوزیتیویستی موجب گسست پیوند این دو حوزه گشته و آن را بیش از حد انتزاعی نموده در حالی که این دو حوزه منبع سرزندگی بوده و بایستی بر مبنای دیدگاهی کلیت‌مند بدان نگریست. به همین دلیل اتیک و استتیک لازم و ملزوم یکدیگر بوده و همراه با یکدیگر عرصه‌ای برای آزادی را تشکیل می‌دهند. از آنجایی که ژنولوژی علم زندگی نیز می‌باشد در تعریف مبانی اخلاقی و زیبایی‌شناختی جامعه و برساخت آن بر اساس این مبانی نقش مهمی دارد. «جست‌حقیت در خارج از جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی، بیهوده است. آن که اخلاقی و سیاسی نباشد، نمی‌تواند حقیقت را بیابد. زیبایی نیز هدف و آرمان زیبایی‌شناسی (استتیک) است. زیبایی موجود در خارج از جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی را زیبایی محسوب نمی‌نمایم. زیبایی، اخلاقی و سیاسی است!» (عبدالله اوجالان، جامعه‌شناسی آزادی) در طول تاریخ تمدن دموکراتیک شاهد مبارزه و عصیان‌های بسیاری در مقابل این رویکرد هستیم از این نظر اصول اخلاقی-زیبایی‌شناختی به عنوان معنا و نیروی حیاتی جهت گذر از این دوره‌ی بحرانی ضرورت می‌یابد.

- Jineoloji Ders Notları, Zozan Sîma, Weşana Jîngeh 2023
- Jineoloji Dergisi, Sayı 1, Sosyal Bilimlerin Krizi ve Jineoloji
- Jineoloji Dergisi, Sayı 17, 21.Yüzyılı; Kadın Yüzyılı
- Jineoloji Dergisi, Sayı 3, Kadın Devrimi ve jineoloji
- Demokratik Modernite İnşasında Feminizm, Hêja Zerya, Temmuz 2022, Weşana Jîngeh
- Merlin Stone, Tanrılar Kadıncı, Çeviri; Nilgun Şamaran

-عبدالله اوجالان، آزمونی در باب جامعه‌شناسی آزادی،

انتشارات: مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان

-عبدالله اوجالان، مسئله‌ی گرد و رهیافت ملت دمکراتیک (دفاع

از گردها، خلقی در چنگال نسل‌کشی فرهنگی)، انتشارات: مرکز

نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان

-عبدالله اوجالان، بحران تمدن در خاورمیانه و رهیافت تمدن

دموکراتیک، انتشارات: مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله

اوجالان

-درآمدی بر ژنتولوژی، آکادمی ژنتولوژی، انتشارات آکادمی

ژنتولوژی

-فردریش نیچه، تبارشناسی اخلاق، ترجمه‌ی داریوش آشوری،

انتشارات آگاه

-میشل فوکو، دیرینه‌شناسی دانش، ترجمه‌ی نیکو سرخوش و



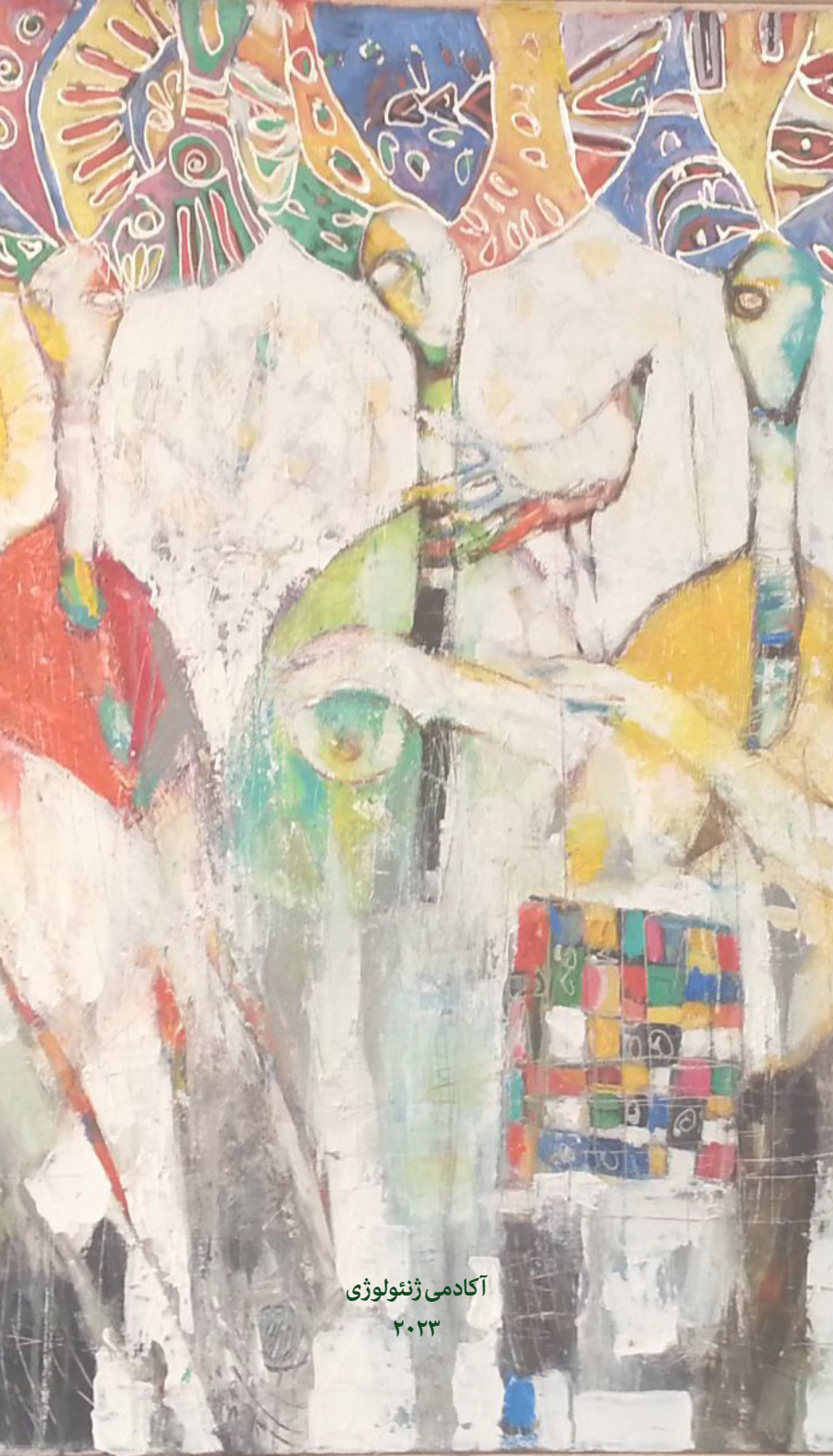
افشین جهان‌دیده، نشر نی

-آنتونی گیدنز، پیامدهای مدرنیت، ترجمه‌ی محسن ثلاثی

-میرچا الیاده، اسطوره، رویا، راز، ترجمه‌ی رویا منجم، نشر علم

-توماس کوهن، ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه‌ی سعید

زیباکلام



آکادمی ژنٹلوژی

۲۰۲۳